


## این ملک‌ی‌صدق کیست؟

سرهای خود را برای دعا خم کنیم. 

پدر آسمانی عزیز، سرودت‌ها ایمان داشته باش را شنیده‌ایم. این سرود به ما می‌آموزد، تنها کاری که باید انجام دهیم تا صاحب وعده‌های خدا شویم این است که به آن وعده‌ها ایمان داشته باشیم. زیرا مکتوب است: «برای آنانی که ایمان دارند همه چیز ممکن است.» و ما همصدا با مردی که پسرش مبتلا به صرع بود بانگ سر می‌دهیم: «خداوندا، ایمان دارم! کم ایمانی مرا امداد کن.»

۲. به خاطر قدرت عظیمت و به خاطر اینکه در این روزهای واپسین، خویشتن را به شکل باشکوهی برای ما آشکار کردی، از تو سپاسگزاریم. می‌دانیم که آمده‌ایم تا با خدای زنده مشارکت داشته باشیم بنابراین قلبمان مملو از سرور و شادمانی است؛ خدایی که با برهان‌های جسمانی و مادی این پیوند را تأیید می‌کند و درست به همان شکل که در روزهای گذشته عمل کرد برای امروز نیز وعده‌هایی دارد. خدای ما، از تو سپاسگزاریم. در این روزهای تاریک به نظر نمی‌رسد که کسی آگاه باشد که از کدام راه باید برود ولی ما خوشحالیم که یک قلمرو امن یعنی پناهگاهی یافته‌ایم.

۳. خداوندا امشب در حالی که از کلامت می‌گوییم به ما برکت عطا کن. باشد که وعده‌هایت را در قلب‌هایمان پپرورانیم و آنها را محترم داریم و با نظم الهی از آنها پیروی کنیم. به نام عیسی می‌طلبیم. آمین.

۴. [شخصی با برادر برانهام صحبت می‌کند-گروه تألیف] هدیه؟ آنها نباید این کار را انجام می‌دادند. چه کسی آن را داد؟ شما آن را قبول کردید؟ داشتیم با مدیر صحبت می‌کردم. ایشان گفتند که هدیه‌ای برای من در نظر گرفته‌اند. ایشان نباید این کار را می‌کردند. خدا می‌داند که به خاطر این چیزها اینجا نیامده‌ام، بهر حال قدردانی می‌کنم. از شما تشکر می‌کنم. خداوند به شما برکت دهد. هر کاری که از دستم برآید، انجام می‌دهم. من آن هدیه را برای مبشرین خارجی در نظر می‌گیرم. می‌دانیم به این شکل، از آن در راه ملکوت خدا استفاده می‌شود. اگر اراده‌ی خداوند باشد از آن استفاده می‌کنم تا در سراسر این سرزمین، پیغام انجیل را برسانم همان انجیلی که شما برای شنیدنش، این هفته اینجا حاضر شده‌اید. می‌دانم که به این ترتیب هدایا به شکلی که مد نظر شما است، به کار خواهد رفت. خداوند مرا یاری کند تا چنین شود.

۵. به خاطر حضار اینجا بسیار سپاسگزارم و نیز به خاطر تمام عزیزانی که امشب دوباره از طریق خطوط تلفن به شکلی در این جلسه حضور دارند. به خاطر وجود تکاتک شما خدا را شاکرم.

۶. امروز صبح بیلی به من گفت: «پدر، اگر صبح زود، زمان سپیده دم همراه من بیایی و اطراف این مکان بایستی؛ مادرانی را می‌بینی که دارند در ماشین به فرزندان خود شیر می‌دهند. افراد مسکینی را می‌بینی که در زیر باران ایستاده‌اند و منتظر هستند تا درها باز شوند!» اگر چیزی را برای شما بازگو کنم ولی در قلبم چیزی دیگری باشد شخص ریاکاری هستم. مگر نه؟ در این صورت واقعاً حیل‌مگر هستم. اگر گاهی گفتارم باعث رنجش کسی می‌شود به این دلیل نیست که چنین می‌خواهم. زیرا... این من نیستم که موجب رنجش آنها می‌شوم بلکه حقیقت آنها را آزار می‌دهد. من-من... گمان می‌کنم به اینجا می‌آید چون با شما بسیار صادق هستم و برای کمک به شما از هیچ کاری دریغ نمی‌کنم. خداوند تکاتک شما را یاری کند.

۷. می‌خواهم از مردم این شهر به خاطر همکاری خوبشان تشکر کنم همین طور از عزیزانی که این مدرسه، تالار و ورزشگاه را در اختیار ما قرار دادند. از مقامات نیز چنانچه اینجا حضور دارند، تشکر می‌کنم. و همچنین از تورستن کالوین که مسؤلیت حراست اینجا را برعهده دارند، سپاسگزارم. ایشان همکاری صمیمانه‌ای داشتند، بسیار به ما کمک کردند و هر شب همراه ما بودند.

۸. از پلیس جفرسون ویل تشکر می‌کنم که به اینجا آمدند و با دریافت مبلغی بسیار ناچیز امنیت اینجا را فراهم کردند. فکر می‌کنم هزینه برای هر ساعت دو دلار بود. پلیس، اینجا مأمورینی گماشته بود تا ماشین‌ها به درستی پارک شوند و مراقب باشند تا اتفاقی نیفتد و همه چیز خوب باشد. از تمام مردم به خاطر آن سپاسگزارم. همچنین من مهندس اینجا را دیدم از ایشان و تمام دست‌اندرکاران بسیار تشکر می‌کنم. از شما به خاطر انجام مسائلی از این دست سپاسگزارم.

۹. از تکاتک شما به خاطر هدایا سپاسگزارم. بیلی بعد از ظهر برای من چندین هدیه شامل بسته‌ها، آب نبات و غیره آورد. بر روی یکی از آنها یکی از آیات معروف خوشابحال‌ها نوشته شده است همراه با تصویری از مسیح در موعظه‌ی سر کوه. به راستی زیبا بود. واقعاً سپاسگزارم. و موارد بسیار دیگری که نمی‌دانم چگونه به خاطرشان از شما تشکر کنم. به خاطر حمایت‌های مالی و همه جانبه برای جلسات سپاسگزارم. با تمام قلبمان قدردانی می‌کنیم. خداوند همگی شما را به دولت‌مندی برکت عطا کند.

۱۰. بیلی گفت که مردم بسیاری از میان شما خواستار جلسات خصوصی در طول این مدت هستند. بسیاری، کودکانی خردسال دارند که می‌خواهند تقدیم کنند. بسیار دوست دارم این کار را انجام دهم!

اما واقعیت این است که این بار به خاطر یک فوریت به اینجا آمده‌ام. باید تمام وقت این کلام را مطالعه کنم و بخوانم و دعا کنم تا این پیغام‌ها را آماده نمایم. ملاحظه می‌کنید... آنها... آن پیغام‌ها برای ما بسیار فوق‌العاده هستند چون سخن از دریافت اراده‌ی خدا و بیان امور مربوطه است. با توجه به اینکه در میان پیغام‌ها باید انسجام و هماهنگی باشد، شایسته است از خدا بخواهیم تا به ما نشان دهد که با چه نظمی وارد مسائل شویم.

۱۱. ولی به امید خدا به زودی یعنی در اولین فرصت برمی‌گردیم. در این زمینه پیشنهادی کرده بودم یا اینکه در مورد روز عید قیام چیزی گفته بودم. بهتر است آن را بررسی کنم زیرا گمان می‌کنم در آن زمان برنامه‌ای در کالیفرنیا داشته باشم البته شاید هم چنین نباشد. بهر حال هنگامی که دوباره به خیمه برگردم برای شما یک کارت می‌فرستم و کلیسا به شما تاریخ و زمان آن را اعلام می‌کند. ممکن است دوباره در آن زمان...

۱۲. زمانی برای دعا برای بیماران در نظر نگرفته‌ام. جلسه‌ای نداشته‌ایم که بیماران را بیآورند و برایشان دعا کنیم. آنها را به جای دیگری فرستاده‌ایم. اینجا برادرانمان موعظه کرده‌اند، برادر لی ویل و برادر... و برادران دیگر موعظه، و برای بیماران دعا کرده‌اند و تعمید داده‌اند. پس لطفاً اجازه دهید من تنها از کلام موعظه کنم. از این برادران سپاسگزاریم. آنها با شجاعت کار می‌کنند.

۱۳. اینجا برادران بسیاری هستند که من دوست دارم آنها را ملاقات کنم. از بالای سکو که نگاه می‌کنم جان و اِرل را می‌بینم. همین‌طور دکتر لی ویل اینجا هستند. ایشان یکی از گردانندگان برنامه هستند. برادر رُی بُردرز نیز حضور دارند. من هرگز... حتی بیش از این مقدور نبوده که با آنها گفتگو کنم یعنی این مجال را نداشته‌ام تنها در حد یک سلام گفتن به آنها، فرصت داشتم. به دوستانم که اهل کنتاکی و این حوالی هستند می‌اندیشم و نیز به دوستان خادم که چقدر تمایل دارم با آنها همکاری بیشتری داشته باشم! برادر یلر را روز دیگری اینجا دیدم و تعداد زیادی از چنین مردانی که آنها را دوست دارم. آنان در چندین جلسه حضور داشتند و من حتی فرصت بیشتری نداشتم تا با آنها باشم. البته تمام تلاش خود را می‌کنم... نه به خاطر اینکه نمی‌خواهم چنین باشد، زمان زیادی ندارم و همواره شتاب دارم.

۱۴. اما در مورد تقدیم کردن کودکان، باید بگویم مطمئناً این کار را انجام می‌دهم. قرار بود نوهی کوچکم در این جلسه تقدیم شود اما فرصتی برای انجام این کار نداشته‌ام. نام این نوهی کوچک من دیوید است. اکنون دیگر پدربزرگ شده‌ام و دو نوه دارم. گویی آقای می نیز امشب اینجا هستند. ایشان یک عصا به من هدیه دادند که به نظر می‌رسد به زودی زمان استفاده از آن فرا می‌رسد.

۱۵. به بیلی گفتم: «کتاب مقدس می‌گوید بارور و کثیر شوید اما این وظیفه تنهایی به تو محول نشده است.» در یک چشم به هم زدن نوه دار می‌شویم.

همان طور که به یاد دارید پیش‌تر عروسم نازا بود. او نمی‌توانست بچه داشته باشد. روزی در حالی که داشتم جلسه را ترک می‌کردم خداوند با من صحبت کرد و خطاب به عروسم گفتم: «لوئیس، تو پسری به دنیا خواهی آورد. خداوند تو را مبارک ساخته است. مشکل زنانگی تو برطرف شده است.» و نه ماه بعد پُل کوچک به دنیا آمد.

۱۶. به خاطر دارم روزی سر میز نشسته بودم و صبحانه می‌خوردم. بیلی و لوئیس مقابل من نشسته بودند. رؤیایی مقابل چشمانم آمد. دو ماه قبل از به دنیا آمدن این بچه بود که این رؤیا را دیدم. دیدم عروسم لوئیس در حال شیر دادن به کودکی است که با یک پتوی صورتی... آبی پوشانیده شده و بیلی نیز گوشه‌ای دیگر نشسته بود و به پُل کوچک غذا می‌داد. گفتم: «بیلی رؤیایی دیدم. لوئیس داشت به بچه‌ای که در پتوی آبی پیچیده شده بود، شیر می‌داد.»

بیلی گفت: «زمان مسافرت من برای شکار بهم می‌خورد و از حالا فقط نه ماه فرصت دارم.»

یازده ماه بعد، دیوید کوچک به دنیا آمد و تا کنون نتوانسته‌ام او را به خداوند تقدیم کنم و امروز نیز نمی‌توانم تا اینکه دوباره برگردم. می‌بینید که چقدر کار بسیار است.

۱۷. به راستی که چقدر از بودن در کنار مردم و مشارکت با آنها لذت می‌برم! برادرانمان برای بیماران دعا کرده‌اند و می‌دانم که نتیجه‌ی زیبایی به بار آمد. هر شب برای بیماران دعا کردیم، همه دست‌هایشان را بر روی یکدیگر می‌نهادند همگی ما چنین کردیم و به شکلی موفقیت ما تضمین شد. اما به امید خدا... روی این کارت علامت می‌گذارم و آن را می‌فرستم. هنگامی که برگردم دوست دارم حدود دو یا سه روز را به تقدیم کردن کودکان اختصاص دهم و فقط برای بیماران دعا کنم و هر کار دیگری که بتوانم انجام می‌دهم. مجدداً از عزیزانی که به ما کمک کرده‌اند تشکر می‌کنم.

۱۸. اکنون می‌خواهم فقط برای یک لحظه مطلبی را در مورد پیغام صبح، توضیح دهم. نشد آن پیغام را آنگونه که تمایل داشتیم برای شما بازگو کنم اما گمان می‌کنم شما آن را درک کرده باشید. مطمئناً نمی‌دانید... نمی‌دانید انجام چنین کاری برای من چه معنایی داشت.

۱۹. آری از دید شما ساده به نظر می‌رسد اما آیا می‌دانید چه کاری انجام می‌شود؟ زمان موعظه، واعظ از جایگاهی الهی امری را بازگو می‌کند. بنابراین قبل از آغاز موعظه، باید پاسخی از سوی خدا داشته باشیم. او پایین می‌آید و خویشتن را به شکل قابل رؤیت نمایان می‌سازد و مکاشفه‌ای عطا می‌کند. ملاحظه کنید این برای کلیساست. به یاد داشته باشید گفتیم: «چیزهایی که عنوان کردم تنها برای کلیسا بود.»

۲۰. بنابراین شما می‌توانید اطمینان داشته باشید و بدانید این همان خدایی بود که به من گفت به آن بالا برو جایی که هیچ سنجانی نبود. «سخن بگو، بگو و آنها به وجود خواهند آمد.» درست سه بار این امر روی داد. حال اگر او با همان کلام چیزی را می‌آفریند که وجود نداشت، چقدر بیشتر این کلام را در روز دآوری نگاه خواهد داشت! ملاحظه می‌کنید؟ مردمی که کنارم بودند شاهد آن اعمال بودند و آن چیزها را می‌دانند. همان طور که پولس در گذشته گفت؛ افرادی که همراهش بودند احساس کردند زمین تکان خورد، آنها صدایی نشنیدند ولی ستون آتش را دیدند.

۲۱. دیدن آن صحنه‌ها برای من خوشایند بود زیرا پس از آن رخدادها دیدم زوج‌هایی که مسیحی پاکی بودند یکدیگر را در آغوش گرفتند و اشک ریختند.

۲۲. دوستان گوش فرا دهید، خدا کلامش را از طریق نشانه‌ها و براهین تأیید می‌کند و این چنین اثبات می‌کند که کلام گفته شده، عین حقیقت است. به یاد می‌آورید نوری که در ابر بود و مکاشفه‌ای داد. من بودم...

دختر کوچکم سارا به من گفت که آنها... آنها در آن مدرسه در آریزونا داشتند به آسمان صاف و بی ابر نگاه می‌کردند و آن ابر مرموز را دیدند. در حالی که آن ابر در کوه به سمت بالا و پایین حرکت می‌کرد و آتش سوزان کهربایی رنگ در آن بود. معلم، کلاس و مدرسه را تعطیل کرد و آنها را بیرون برد و گفت: «آیا تا کنون چنین چیزی دیده‌اید؟ به آن سمت نگاه کنید.»

آن نور کهربایی رنگ بر روی آن صخره را به یاد آورید. پس اکنون نیز این همان خداست، همان مکاشفه که گفت: «به آنها بگو چنین کنند.» این چیزی بود که صبح در مورد آن با شما صحبت کردم، بله چنین است.

۲۳. شاید در این لحظه دوست خوبم برادر رُی رُیسون در توسان دارند از طریق ارتباط تلفنی صدای بنده را می‌شنوند. رُی، آیا به خاطر داری روزی را که رؤیا داشتی؟ این رؤیا را زمانی دیدی که بر فراز کوه ایستاده بودیم. تو به سمت من آمدی و آن ابر بر بالای سرمان بود. در حالی که پایین می‌آمدیم متوجه شدی که او به تو چه گفت، و روزی دیگر من در آن خانه آن را به تو گفتم؟ رُی، داستان از این قرار است، ای پسر، دیگر نگران نباش. تمام شده است.

۲۴. معنی این را نمی‌دانید! این فیض است. خدا شما را دوست دارد و شما نیز او را دوست دارید. در مابقی روزهایتان او را فروتنانه خدمت و عبادت کنید. شادمان باشید و به پیش روید و بدون تغییر چیزی زندگی کنید. اگر شادمانید به همین طریق ادامه دهید ولی مبدا یک خطا را تکرار کنید. فقط به پیش روید. این فیض خداست.

۲۵. حال می‌خواهم قبل از اینکه از کلام بگویم دوباره دعا کنم. شما چقدر برای من دعا می‌کنید؟ من از یک جلسه به جلسه‌ای دیگر می‌روم. آیا برای من دعا خواهید کرد؟

دوست دارم پیش از اعلام کلام خدا، همگی با هم یک سرود کوتاه بخوانیم. فقط... تا بدانیم که خدا... تنها یک سرود کوتاه تقدیمش می‌کنیم. آیا تا کنون سرود *او از تو مراقبت می‌کند* را شنیده‌اید؟ «هنگام تابش آفتاب و در مصیبت او از تو مراقبت می‌کند.»

۲۶. خانم جوان برای نواختن پیانو می‌آیند. به خاطر وجود این خانم جوان شاکرم. من او را نشناختم. او دختر یکی از شماسان اینجاست. مطمئناً... او دختر کوچک برادر ویلر است که اکنون دیگر برای خود خانمی شده است. همین چند وقت پیش بود که دختر بسیار کوچکی بود و روی زانوهایم می‌نشست و حال خانمی جوان شده است. از او قدردانی می‌کنم که استعداد خود را در موسیقی به کار برده و اینک بسیار دلنشین می‌نوازد. خواهر لطفاً آکورد را مرحمت فرمایید. حالا همه با هم می‌خوانیم.

او از تو مراقبت می‌کند،

او از تو مراقبت می‌کند،

زمان تابش آفتاب و زیر سایه،

او از تو مراقبت می‌کند.

آیا آن را دوست دارید؟ بیایید دوباره آن را با هم بخوانیم.

او از تو مراقبت می‌کند،

او از تو مراقبت می‌کند،

زمان تابش آفتاب و زیر سایه،

او از تو مراقبت می‌کند.

برادر دائی، او برای تو عمل می‌کند، آری برادر. آیا او را دوست دارید؟

[جماعت می‌گویند: «آمین.» -گروه تألیف]

حال سرهای خود را خم کنیم.

۲۷. ای پروردگار عزیز و مهربان، مطالب کوتاهی نوشته‌ام تا به عزیزان اعلام کنم و این مطالب را به چیزهایی که صبح گفته شده مرتبط سازم، مردم نیز به این دلیل جمع شده‌اند تا آنها را بشنوند. پروردگارا، دعا می‌کنم که اجازه دهی جماعت ببینند که خدا آنها را دوست دارد و از آنها مراقبت می‌کند. خداوند، این از من نبود بلکه تو بودی که با این کار، حقانیت محبت خویش را ثابت کرده‌ای. پس خدای عزیز، دعا می‌کنم که همیشه محبت تو در میان آنان باقی بماند. و امشب وقتی پس از اتمام جلسه، از یکدیگر جدا می‌شویم و به خانه‌های خود می‌رویم، اندکی تأمل کنیم و بر روی مطالب عمیق شویم. دعا می‌کنم تا این عزیزان را برکت دهی.

۲۸. همچنان که در دعا به کلام یعنی به کلام مکتوب نزدیک می‌شویم می‌خواهیم که این کلام مکتوب را برگیری و امشب آن را در ما زنده سازی. هنگامی که این مکان را ترک می‌کنیم تا هر کدام به طور جداگانه به خانه‌های خود برویم، باشد که همصدا با آنها که در راه عمواس می‌رفتند بانگ سر دهیم. آنها تمام روز با او راه رفته ولی او را نشناخته بودند. هنگامی که آن شب عیسی به داخل اتاق رفت پس از بسته شدن درها، درست همان کاری را کرد که قبل از مصلوب شدنش انجام داده بود، به این شکل آنها دانستند که او دوباره قیام کرده است.

خداوند، امشب عمل خویش را تکرار کن. ای پدر، حینی که درها بسته می‌شوند و جماعت کوچک تو اینجا می‌نشینند و منتظر هستند، عطا کن. تا هنگامی که به خانه‌های خود می‌رویم همصدا با آنها بگوییم: «آیا دل در درون ما نمی‌سوخت، وقتی که در راه با ما تکلم می‌نمود؟» خداوند، خودمان را به دستان تو می‌سپاریم. با ما عمل کن به شکلی که خودت از ظرفیت و گنجایش ما آگاهی. در نام عیسی. آمین.

۲۹. حال به سراغ پیغام می‌رویم. اگر می‌خواهید با من کتاب عبرانیان را باز کنید تا مکاشفه‌ای دیگر از آن پیغام داشته باشیم. اگر خدا بخواهد امشب برای دقایقی چند صحبت می‌کنیم. عبرانیان، سه آیه اول باب ۷ یعنی آیات ۱ تا ۳. نمی‌دانیم خدا چه کار خواهد کرد، تنها کاری که انجام می‌دهیم این است که ایمان داشته باشیم و دعا کنیم. درست است؟ ایمان داشته باشید: «به جهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند و بر حسب اراده‌ی او خوانده شده‌اند، همه چیزها برای خیریت ایشان با هم در کار می‌باشند.» زیرا خدا این را وعده داده است.

زیرا این ملک‌ی‌صدق، پادشاه سالیب و کاهن خدای تعالی، هنگامی که ابراهیم از شکست دادن ملوک مراجعت می‌کرد، او را استقبال کرده، بدو برکت داد.

و ابراهیم نیز از همه چیزها ده یک بدو داد که او اول ترجمه شده "پادشاه عدالت" است و بعد ملک سالیب نیز یعنی "پادشاه سلامتی".

کمی جلوتر را هم بخوانیم.

بی پدر و بی مادر و بی نسب‌نامه و بدون ابتدای ایام و انتهای حیات بلکه شبیه پسر خدا شده، کاهن دایمی می‌ماند.

۳۰. به این شخص بزرگ فکر کنید، این مرد چه جایگاه و الایی دارد! پرسش این است: «این مرد کیست؟» الهیدانان عقایدی مختلفی داشته‌اند. تا زمان گشایش هفت مَهر، کتاب اسرار برای ما راز بود... بر اساس مکاشفه ۱۰:۱-۷ تمام اسراری که در این کتاب نوشته شده تا زمان اصلاحات، مخفی بودند اما گمان می‌رود که این رازها توسط فرشته‌ی پیغام‌آور آخرین دوره‌ی کلیسا گشوده می‌شود. چند تن از شما می‌دانند که این درست است؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» -گروه تألیف] آری، گمان می‌رود که پرده از این اسرار برداشته شده است. تمام رازهای کتاب اسرار باید برای پیغام‌آور لائودکیه مکشوف شود.

۳۱. جدل‌های فراوانی درباره‌ی ملک‌ی‌صدق و این موضوع وجود دارد و فکر می‌کنم بر ماست که موضوع را واکاوی کرده و از هویت او سر درآوریم. چندین مکتب فکری درباره‌ی او وجود دارد.

یکی از آن مکاتب ادعا می‌کند: «او تنها یک افسانه و اسطوره است و واقعاً یک شخص نبوده.»

و گروهی دیگر می‌گویند: «اینجا شکلی از کهانت مطرح است. آن کهانت ملک‌ی‌صدقی بود.» این نظر نسبت به بقیه نظرها قابل قبول‌تر است زیرا حداقل آنها ابراز می‌کنند که نوعی کهانت در کار است.



نظریه اول نمی‌تواند درست باشد زیرا در آیه‌ی ۴ از او به عنوان یک شخص یاد می‌شود، سخن از یک «انسان» است. پیداست که هر شخصی شخصیتی دارد، سخن از یک «انسان» است. تنها یک مقام یا رتبه در کار نیست بلکه سخن از یک شخص است! بنابراین او فقط یک رتبه‌ی کهناتی یا یک اسطوره نبود بلکه او یک شخص بود.

۳۲. [بر اساس آیات] این شخص ابدی است. توجه کنید، «پدر و مادری نداشت و بدون ابتدای ایام و انتهای حیات بود.» و او تا امشب زنده است زیرا کتاب مقدس در این باره می‌گوید: «او پدر و مادری نداشت و بدون ابتدای ایام و انتهای حیات بود.» پس او باید شخصی ابدی باشد. درست است؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» -گروه تألیف] بله، یک شخص ابدی! و تنها کسی که می‌تواند اینگونه باشد خداست زیرا تنها او ابدی است. آری، تنها خدا!

۳۳. حال، اول تیموتائوس باب ۶ آیات ۱۵ و ۱۶، چنانچه مایلید آن آیات را چند بار بخوانید. دوست دارم آن را بخوانید.

چنین ادعا کردم که آن شخص [ملک‌ی‌صدق] خدا بود زیرا او تنها کسی است که می‌تواند جاویدان باشد. خدا خویشتن را به صورت یک شخص تبدیل کرد. او این چنین بود: «بی پدر و بی مادر و بدون ابتدای ایام و انتهای حیات.»

۳۴. تفسیری از کتاب مقدس تحت عنوان «سه شخصیت در الوهیت» وجود دارد که برخی آن را تعلیم می‌دهند. شما نمی‌توانید شخصیت داشته باشید بدون آنکه شخصی باشید. وجود شخصیت، مستلزم وجود شخص است.

چند هفته پیش یک خادم باپتیست به منزل آمد و گفت: «هرگاه فرصت داشتید دوست دارم با شما به صراحت در مورد الوهیت صحبت کنم.» البته اگر اشتباه نکنم او به من زنگ زد.

۳۵. گفتم: «همین حالا فرصت دارم. زیرا می‌خواهم صریح باشم پس هر چیز دیگر را به کناری می‌گذاریم تا در مورد الوهیت صحبت کنیم.»

گفت: «برادر برانهام شما چنین تعلیم می‌دهید که تنها یک خدا وجود دارد.»  
گفتم: «درست است، آقا.»

گفت: «بسیار خوب.» و چنین ادامه داد: «من نیز ایمان دارم که تنها یک خدا وجود دارد اما یک خدا در سه شخص.»

گفتم: «آقا، دوباره تکرار کنید.»

گفت: «یک خدا در سه شخص.»

۳۶. گفتم: «به کدام مدرسه رفته‌اید؟» ملاحظه می‌کنید؟ او از یک آموزشگاه کتاب مقدس نام برد. من گفتم: «می‌توانم آن را باور کنم. شما نمی‌توانید یک شخص باشید بدون اینکه یک شخصیت برای خودتان داشته باشید. شما منحصر به فرد هستید.»

او گفت: «الهی‌دانان نمی‌توانند حتی این مسئله را توضیح دهند.»  
 من گفتم: «این از طریق مکاشفه امکان پذیر است.»  
 و او گفت: «من نمی‌توانم مکاشفه را ببینم.»

۳۷. گفتم: «بنابراین راهی برای خدا وجود ندارد که حتی به شما جواب دهد زیرا این امور از دید دانایان و خردمندان مخفی شده است و بر کودکان مکاشفه شده است. مکاشفات به کودکانی داده می‌شود که آن را قبول می‌کنند و از آن تعلیم می‌یابند.» و گفتم: «راهی وجود ندارد تا خدا به شما پاسخ دهد، شما خودتان را در مقابل خدا بسته‌اید.»

تمام کتاب مقدس مکاشفه‌ای از خداست. تمام کلیسا بر پایه‌ی مکاشفه‌ای الهی بنا شده است. راهی دیگری برای شناخت خدا وجود ندارد، تنها راه شناخت خدا مکاشفه است. «برای کسی که پسر بخواهد بدو مکشوف سازد.» آری مکاشفه؛ همه چیز بر اساس مکاشفه است. بنابراین... با عدم پذیرش مکاشفه شما فقط یک الهیدان بی تفاوت خواهید بود و برای شما جای امیدی نیست.

۳۸. اینک ملک‌صدق؛ «بدون پدر و مادر و بدون ابتدای ایام و انتهای حیات.» همان خدا بود، [ἐν μορφῇ - ان مُرفه] به عبارتی صورت پذیر شد.

در زبان یونانی اصطلاح *ان مُرفه* [ἐν μορφῇ] «در صورت» به کار رفته که «دگر‌دیدی» را تداعی می‌کند. تغییر خویش از یک شخص... به شخصی دیگر؛ اصطلاح یونانی *ان مُرفه*... از کاری که روی صحنه نمایش انجام می‌شود برگرفته شده است. یعنی یک شخص ماسک خود را عوض می‌کند تا شخصیت دیگری را از خود ارائه دهد.

۳۹. درست مثل زمانی که ریکا به مدرسه می‌رفت. یعنی پیش از مراسم اعطای دیپلم، آنها نمایشی از شکسپیر داشتند. یک مرد جوان باید لباس‌هایش را چندین بار عوض می‌کرد زیرا او در دو یا سه قسمت ایفای نقش می‌کرد اما همان شخص بود. او یک بار در نقش یک آدم شریر و بد ذات ظاهر شد و هنگامی که بار دیگر بر روی صحنه آمد، شخصیت دیگری را بازی کرد. پس

می‌توان چنین گفت که اینجا اصطلاح یونانی *ان مُرفه* [ἐν μορφῇ] به این معنی است که او «ماسک خود را عوض کرد».

۴۰. و این همان کاری است که خدا انجام داد. خدا همیشه همان است. خدا در جایگاه پدر، روح‌القدس و ستون آتش. همان خدا جسم پوشید و در میان ما ساکن شد، *ان مُرفه* [ἐν μορφῇ] به این ترتیب او دیدنی شد. حال همان خدا به شکل روح‌القدس است. پدر، پسر، روح... نه اینکه سه خدا وجود داشته باشد بلکه سخن از جایگاه و نقش پذیری یک خداست.

۴۱. کتاب مقدس می‌گوید: «تنها یک خدا وجود دارد» نه سه خدا. اما چگونه است که آنها نمی‌توانستند... شما نمی‌توانید به صراحت بگویید یک خدا وجود دارد و سه خدا دارید. هرگز نمی‌توان به یک یهودی چنین تعلیمی داد. به شما می‌گویم یک یهودی بهتر می‌داند. او می‌داند که تنها یک خدا وجود دارد.

۴۲. توجه داشته باشید، درست مثل یک مجسمه ساز که اطراف کار را با یک پرده می‌پوشاند. این همان چیزی است که خدا در این دوره انجام داده است. آن مخفی شده است. تمام این امور مخفی شده و گمان می‌رود که در این عصر مکاشفه شود. حال کتاب مقدس می‌گوید این امور در زمان‌های آخر مکشوف می‌شود. همانند همان مجسمه ساز که تمام قطعات کاری خود را می‌پوشاند تا زمانی که از آن پرده برداری کند.

در مورد کتاب مقدس نیز چنین است. یک عمل خدا پوشیده شده است. مهرهای هفتگانه از زمان بنیاد عالم مخفی شده و خدا وعده داده در این روز یعنی در عصر کلیسای لائودکیه، از تمام امور پرده برمی‌دارد تا آشکارا ببینیم. چه باشکوه!

۴۳. خدا، *ان مُرفه* [ἐν μορφῇ] در پرده‌ای از جنس ستون آتش بود. خدا، *ان مُرفه* [ἐν μορφῇ] در شخصی به نام عیسی مسیح بود. خدا، *ان مُرفه* [ἐν μορφῇ] در کلیسای خویش. خدا فوق از ما، با ما و خدا در ما؛ خدا در سطح درک ما، به ما نزدیک شد.

خدا در آن بالا بود یعنی در تقدس، هیچ کس نمی‌توانست او را لمس کند. او بر فراز کوه جلوس کرد و اگر حیوانی کوه را لمس می‌کرد باید می‌مُرد.

خدا پایین آمد و خیمه‌ی خویش را تغییر داد، او نزول کرد و با ما زندگی کرد. او یکی از ما شد. کتاب مقدس می‌گوید: «ما او را لمس کردیم.» اول تیموتائوس ۳: ۱۶ «و بالاجماع سرّ دینداری عظیم است که خدا در جسم ظاهر شد و ما او

را لمس کردیم.» خدا گوشت خورد، آب نوشید و خوابید. خدا گریه کرد، او چون یکی از ما بود. چه زیباست؛ در کتاب مقدس چنین مکتوب شده است!  
خدا فوق از ما، با ما و حالا در شکل روح القدس در ماست. نه شخص سوم؛ بلکه همان شخص!

۴۴. خدا نزول کرد و در مسیح جسم شد و مُرد. در چنین جایگاهی توانست کلیسا را پاک سازد. او پایین آمد تا زمینی مشارکت را فراهم کند. خدا مشارکت را دوست دارد. به همین دلیل خدا انسان را برای بار اول خلق کرد، آری به جهت مشارکت. خدا تنها در میان کروبیان ساکن است.

۴۵. و حال توجه نمایید خدا آدمی را آفرید و آدم هبوط کرد. بنابراین او پایین آمد و انسان را بازخرد زیرا خدا دوست دارد پرستش شود. واژه‌ی *یزدان* به معنی «معبود» است.

و آنکه در ستونی از آتش به میان ما آمد و به شکلی که قلب‌های ما را تغییر دهد، همان خدایی است که گفت: «روشنایی بشود» و روشنایی شد. او دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است.

۴۶. خدا در آغاز تنها با صفاتش ساکن بود همان طوری که امروز در مورد آن با شما صحبت کردم که همانا افکارش می‌باشند. آری چیزی وجود نداشت فقط خدا تنها بود اما او افکاری داشت.

درست مانند یک مهندس معمار حرفه‌ای که می‌نشیند، می‌اندیشد و فکرهاش را در مورد چیزی که می‌خواهد بسازد یا به وجود آورد، ترسیم می‌کند. مهندس معمار نمی‌تواند خلق کند. او فقط می‌تواند چیزهایی که خلق شده‌اند را برگرد و آن را در مدل‌های مختلف بسازد زیرا خدا تنها کسی است که می‌تواند بیافریند. اما یک مهندس معمار تنها به ذهنش می‌رسد که چه کاری می‌خواهد انجام دهد. این مدل‌ها، افکارش یا خواسته‌هایش هستند. در ابتدا فکری وجود دارد، وقتی فکری از طریق صحبت بیان می‌شود در واقع آن فکر به کلمه تبدیل می‌شود. و یک کلمه...

۴۷. وقتی فکری بیان می‌شود دیگر کلمه است. فکر بیان شده یک کلمه است اما اول باید فکری وجود داشته باشد. بنابراین صفات خدا نیز اول تبدیل به فکر می‌شوند و سپس به کلمه.

۴۸. توجه کنید کسانی که امشب حیات ابدی دارند، با او و در او بودند. قبل از اینکه حتی فرشته‌ای یا ستاره‌ای یا کروبیان یا چیزهای دیگر وجود داشته باشند، این عزیزان در افکار او بودند. او ابدی است. چنانچه شما حیات ابدی

دارید الزاماً همیشه وجود داشته‌اید. نه اینکه اینجا بوده باشید بلکه به شکل و گونه‌ای که خدای نامحدود...

۴۹. اگر او نامحدود نباشد خدا نیست. خدا باید نامحدود باشد. ما محدود هستیم ولی او سرمدی است. او همه جا حاضر بود، واقف به همه چیز و قادر مطلق. اگر او چنین نبود پس نمی‌تواند خدا باشد. همه چیز را می‌داند، تمام مکان‌ها را می‌شناسد زیرا همه جا حضور دارد. واقف بر همه چیز است و این امر موجب می‌شود که او قادر مطلق باشد. خدا وجود مطلق است، او مثل باد نیست. او از هستی برخوردار است، او در یک خانه ساکن می‌شود. اما وجودی است که بر همه چیز واقف است و تمام چیزها را می‌داند و به این شکل او همه جا حضور دارد زیرا هر چیز که پیش می‌آید را می‌داند.

او حتی تعداد پلک زدن‌های یک کک کوچک را می‌داند، قبل از پیدایش این دنیا می‌دانست که یک کک چند بار پلک می‌زند یا اینکه قبل از به وجود آمدن این دنیا، می‌دانست چقدر بیه نهنگ به وجود خواهد آمد. او نامحدود است. ما نمی‌توانیم در ذهن‌های خود آن را درک کنیم اما او خداست. خدای نامحدود!

۵۰. و به خاطر داشته باشید چشمان شما، پیکر شما و هر چیز دیگر از آغاز در افکار او بود. چیزی که هستید تنها بیان آن فکر است یعنی کلمه. پس از اینکه او فکر کرد و آن را گفت آنگاه شما اینجا هستید. اگر چنین نیست اگر در افکار او نبودید هیچ راه دیگری نبود که اینجا باشید زیرا او تنها کسی است که حیات ابدی را می‌دهد.

۵۱. به یاد می‌آورید که در کلام می‌خوانیم: «لاجرم نه از خواهش کننده و نه از شتابنده، بلکه از خدای رحم کننده!» این چنین، حقانیت تقدیر الهی ثابت می‌شود. خدا با اختیار شاهانه‌اش دست به گزینش می‌زند. آیا این را می‌دانستید؟ آری، اختیار همه چیز در دست اوست.

چه کسی آن زمان آنجا بود تا راه بهتری به او نشان دهد و بگوید به این شکل دنیا را خلق کن؟ چه کسی یارای این را دارد که بگوید، او داشت کارش را اشتباه انجام می‌داد؟

کلام خدا مقتدر است. اختیار خدا در مکاشفه دیده می‌شود به این معنی که «او بر هر آنکه بخواهد، مکشوف می‌سازد.» [ظهور] هر مکاشفه، از اختیار باطنی خداست. مردم درگیر می‌شوند ولی با تلاش انسانی نمی‌توان به مکاشفات الهی دست یافت زیرا خدا با اختیار خود آنها را عطا می‌کند.

۵۲. حال ما او و صفاتش را در آغاز می‌بینیم. شما در آغاز در او بودید. همان موقع که دفتر حیات مطرح می‌شود.

در کتاب مکاشفه باب ۱۳ آیه ۸ چنین می‌خوانیم: «و جمیع ساکنان جهان، (در این روزهای آخر) جز آنانی که نام‌های ایشان در دفتر حیات بره‌ای که از بنای عالم ذبح شده بود مکتوب است، او را خواهند پرستید.»

۵۳. به این فکر کنید! حتی قبل از اینکه عیسی متولد شود، چهار هزار سال پیش از اینکه بر روی زمین بیاید و چند هزار سال پیش از اینکه شما بر روی زمین بیایید، عیسی در فکر خدا برای گناهان جهان مُرد. دفتر حیات وجود داشت و نام شما در آن ثبت شد، آری قبل از بنیاد عالم نام شما در آن دفتر حیات ثبت شد. این حقیقت کتاب مقدس است. ملاحظه کنید، خدا مقدر کرده بود که نام شما پیش از بنیاد عالم، در دفتر حیات ثبت گردد.

۵۴. شما در صفاتش بودید. آن را به خاطر نمی‌آورید، زیرا شما فقط قسمتی از زندگی او هستید. هنگامی که پسر یا دختر خدا شدید، قسمتی از خدا هستید.

درست همان طوری که قسمتی از پدر زمینی خود هستید! این درست است. شما قسمتی از پدر خود هستید. زندگی یا به اصطلاح خون از پدر است و در وجود مادر شکل می‌گیرد. از همان زمان شما قسمتی از پدران شدید، مادران نیز قسمتی از پدران است؛ بنابراین شما قسمتی از پدران هستید.

چه باشکوه! آری، خدا در سراسر وجود، در آن مکان واحد. پس فضایی برای فرقه‌گرایی نمی‌ماند.

۵۵. توجه کنید، حال می‌خواهیم از صفتش بگوییم. در آغاز، پیش از آنکه چیزی بیان شود، صفت خدا و فکر او وجود داشت، همه در یکی. هنگامی که در قدم بعدی، صفت و فکر خدا بیان یا برون شد در واقع او کلمه شد. «کلمه جسم شد و در میان ما ساکن شد.»

۵۶. یوحنا رسول در باب اول و آیه‌ی اول چنین می‌گوید: «در آغاز.» اما ابدیت مقدم بر آغاز است! توجه کنید. «در ابتدا کلمه بود» زمان پیدایش هستی، کلمه وجود داشت اما پیش از اینکه به صورت کلمه باشد یک صفت و یک فکر بود. سپس بیان یا برون شد. در ابتدا «تجلی» یا به سخن دیگر «کلمه» بود.

حال به جایگاه ملک‌یصدق پی می‌بریم. همان شخصی که هویتی پرسش برانگیز دارد. «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.» «و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد.» این اصل کلیدی را به یاد داشته باشید.

۵۷. در ابتدا، خدا در قالب روح بود یعنی به شکل مافوق طبیعی. درست است همان ابدیت متعالی. سپس او اراده کرد تا خویشتن را در قالبی تن مانند، شکل دهد به سخن دیگر او تجلی یافت. به این تجلی خدا «کلمه، تن» می‌گویند. هنگامی که با ابراهیم ملاقات کرد در چنین حالت و کیفیتی بود و ملک‌ی‌صدق نام داشت. در واقع با یک تجلی خدا سر و کار داریم. اکنون اگر خداوند بخواهد تا دقایقی دیگر نشان می‌دهیم که او همان کلمه بود.

۵۸. تجلی خدا الزاماً قابل رؤیت نیست، اکنون خدا اینجا حضور دارد ولی شما نمی‌توانید او را ببینید.

در باب قیاس می‌توان گفت درست مثل تلویزیون است ولی از بُعدی دیگر. تلویزیون را در نظر بگیرید، شما می‌بینید که در این جعبه مردم راه می‌روند، آواز می‌خوانند و رنگ‌ها را نیز می‌بینید. چشم تنها یکی از حواس پنجگانه است... همگی شما از حواس پنجگانه برخوردار هستید. شما تنها منازری را می‌بینید که از طریق حس بینایی قابل مشاهده هستند اما با این حال، این امکان میسر است که امواج ارسالی که به خودی خود قابل رؤیت نمی‌باشند از طریق تلویزیون دیده شوند.

۵۹. می‌دانیم که تلویزیون تصویر ایجاد نمی‌کند بلکه تصویر منتقل شده در یک مدار را دریافت و سپس از طریق صفحه نمایش، آن را پخش می‌کند. تصاویر همین جا هستند اما از طریق تلویزیون قابل دیدن می‌شوند. هنگامی که آدم بود، تلویزیون نیز بود. هنگامی که ایلیا بر روی کوه کرمل نشست، تلویزیون بود. هنگامی که عیسی ناصری کنار دریای جلیل راه می‌رفت، تلویزیون بود. حالا شما فقط در حال اکتشاف آن هستید. در گذشته آنها به آن باور نداشتند. اگر چیزی در مورد آن می‌گفتید دیوانه خطاب می‌شدید اما اکنون به واقعیت تبدیل شده است.

به همین سان مسیح اینجاست، فرشتگان خدا اینجا هستند و روزی در هزاره باشکوه می‌آیند. این امر بسیار واقعی‌تر از تلویزیون یا هر چیز دیگری است زیرا حقیقتاً آنها اینجا هستند.

۶۰. او خویشتن را به باشکوه‌ترین شکل آشکار می‌سازد و در قالب «بیک صورت» *ان مرفه* [ἐν μορφῇ] بر خادمانش متجلی می‌شود و به این طریق خویشتن را برای آنها اثبات می‌کند.

۶۱. اکنون او اینجا به شکل روح حضور دارد. او در شکل... و قالبی می‌آید، *ان مرفه* [ἐν μορφῇ]. او به شکلی بر ابراهیم ظاهر شد، *ان مرفه*. وقتی

ابراهیم از پیکار با پادشاهان برگشت ملک‌ی‌صدق آمد و ابراهیم با او صحبت کرد.

۶۲. یک روز داشتم روزنامه توسان را می‌خواندم، به مقاله‌ای برخوردیم که درباره‌ی خانمی بود. گمان می‌کنم این خانم با سرعتی حدود چهل یا پنجاه مایل در ساعت رانندگی می‌کرد که ناگه با مردی که کتی بر تن داشت، تصادف کرد. آن خانم فریاد بلندی کشید و ماشینش را متوقف کرد. ماشین، آن مرد را به هوا پرتاب کرد و او درست به میان یک دشت هموار افتاد! آن خانم برگشت تا آن آقا را پیدا کند ولی آن مرد آنجا نبود. آن خانم باید چه کار می‌کرد؟ افرادی که پشت سر او بودند، دیدند که چه اتفاقی افتاد. دیدند که چطور آن مرد مسن بر روی هوا پرتاب شد و کُتش در هوا چرخید. پس آنها برگشتند تا او را پیدا کنند. آنها نتوانستند آن مرد را هیچ جا بیابند. فوراً به پلیس اطلاع دادند. پلیس آمد و مکان را بررسی کرد ولی کسی آنجا نبود.

۶۳. همگی آنها تأیید کردند: «ماشین صدا داده، به مرد برخورد کرد و او به هوا پرتاب شد.» همه دیدند. شاهدان، سرنشینان دو یا سه کامیون بودند آنها شاهد سانحه بودند. این رویداد پنج سال پیش رخ داد. بررسی‌ها نشان داد پنج سال پیش، مرد مسنی که کتی بر تن داشت در آنجا تصادف کرد و کشته شد.

وقتی کسی از این دنیا می‌رود در واقع نمی‌میرد بلکه روزی برمی‌گردد حتی اگر یک گناهکار بوده باشد. برمی‌گردد و بر طبق اعمالی که انجام داده است قضاوت می‌شود. «هرگاه این خیمه‌ی زمینی ریخته شود، مشتاق و منتظر خیمه دیگری هستیم.» این همان معنی اصطلاح *ان مُرفه* [ἐν μορφῇ] است.

۶۴. حال در این مرحله... در مرحله‌ی بعدی آفرینش، خدا در عیسی جسم گرفت. از چه چیزی؟ از آن روح باشکوه که در ابتدا بود، در جایگاه کلمه نازل شد و خویشتن را نمایان ساخت. کلمه خودش را خلق نمی‌کند بلکه گفته می‌شود یعنی فقط شاهد تغییر شکل هستیم، پس او جسم شد. عیسی در قالب انسانی میرا درآمد، *ان مُرفه* [ἐν μορφῇ] تا به جهت ما گناهکاران طعم مرگ را بچشد.

۶۵. ابراهیم او را در قالب ملک‌ی‌صدق ملاقات کرد. او آنچه که تمام صفات یعنی تمام پسران ابراهیم انجام خواهند داد را آشکار می‌کند. هر فرزند ایمان همان کارها را می‌کند. خاطر نشان می‌کنم چگونه می‌توان به این مرحله رسید.

۶۶. و می‌بینیم که او در روایت روت و بوغاز در قالب خویشاوند فدیبه دهنده آشکار شد. او در این داستان نشان داد که کلمه در چه راستایی جسم پوشید.



۶۷. اکنون، صفاتش یعنی پسران روحانی‌اش را می‌بینیم که هنوز به شکل کلمه درنیامده‌اند ولی شاهد تجلی خدا در آنها هستیم. اطاعت این بدن از کلام، خود تضمین کننده و بی‌عانه‌ی تبدیل و جلال پیش رو است.

۶۸. حالا به تفاوتی که میان او و شما به عنوان پسر وجود دارد، می‌پردازیم. ملاحظه نمایید، او در آغاز کلمه بود، او قالب تن مانند داشت یا به اصطلاح *ان مُرفه* [ἐν μορφῇ] بود. او آمد و در شخص ملک‌ی‌صدق زندگی کرد. پس از آن زمان، دیگر هرگز چیز بیشتری از ملک‌ی‌صدق نشنیدیم زیرا او عیسی مسیح شد. ملک‌ی‌صدق کاهن بود اما عیسی مسیح شد. شما این مرحله را نپیموده‌اید. در آن شکل، او آگاه به همه چیز بود در حالی که این مسئله درباره‌ی شما صدق نمی‌کند.

شما همانند آدم هستید شبیه من، شما از حالت صفت به قالب جسم درآمدید تا آزموده شوید. «هرگاه این خیمه‌ی زمینی ریخته شود، مشتاق و منتظر خیمه‌ی دیگری هستیم.» آری، هنگامی که این زندگی به پایان می‌رسد جایی هست که ما در آن ماوا می‌گیریم که همانا کلمه است. آنگاه می‌توانیم به گذشته بنگریم و ببینیم که چه اعمالی انجام داده‌ایم. اکنون قادر به درک آن نیستیم زیرا تا کنون هرگز کلمه نشده‌ایم، فقط تن انسانی گرفته‌ایم نه شکل کلمه.

۶۹. اما خوب به این نکته توجه کنید از این سخن پیداست که شما به جایگاه کلمه نائل نخواهید شد مگر اینکه در ابتدا فکری بوده باشید. این ثابت می‌کند که خدا شما را از قبل تعیین کرده بود. ملاحظه می‌کنید؟ شما نمی‌توانید کلمه باشید مگر اینکه یک فکر بوده باشید. بله، باید ابتدا در فکر می‌بودید.

اما قبل از اینکه بتوانید در جلال نمایان شوید باید از کوره‌ی آزمایش عبور کنید. لازم است جسم می‌شدید تا به وسیله‌ی گناه آزموده شوید و سپس سر بلند بیرون آید. «کسی نمی‌تواند نزد من آید، مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید.» ملاحظه کنید شما باید از اول می‌بودید.

۷۰. شاهد یک روند هستیم. در همین راستا او پایین آمد یعنی از شکل صفت به... پیش از بنیاد عالم نامش در دفتر حیات جا گرفت، پس از آن کلمه شد یا به دیگر سخن در قالب تجلی قرار گرفت. این قالب می‌تواند ظاهر شود یا از دیدها نهان گردد. سپس او تن گرفت و دوباره برگشت و در بدن جلال یافته قیام کرد.

برخلاف مسیح، شما قالب جلال یافته را تجربه نکرده‌اید بلکه تنها در جسم قرار گرفتید تا در برابر گناه آزموده شوید. پس «هرگاه این خیمه‌ی زمینی

ریخته شود، مشتاق و منتظر خیمه‌ی دیگری هستیم.» ما هنوز آن بدن‌ها را نداریم.

۷۱. اما نگاه کنید! هنگامی که این بدن در درون خود روح خدا، زندگی جاوید و فناپذیر را دریافت می‌کند، پیرو خدا می‌شود. هلولیا! «هر که از خدا مولود شده است مرتکب گناه نمی‌شود، او گناه نمی‌کند.» در رومیان ۸: «چنین داریم:» «پس اکنون برای آنان که در مسیح عیسی هستند دیگر هیچ محکومیتی نیست.» موضوع از این قرار است و این امر باعث می‌شود که بدنتان به اطاعت از روح القدس درآید، ملاحظه نمایید.

بنابر این نباید بگویید: «اگر می‌توانستم نوشیدن مسکرات را ترک کنم! اگر فقط می‌توانستم...» فقط مسیح را بگیرید، تمام هدف شما همین باشد، ملاحظه می‌کنید زیرا بدن شما متأثر از روح القدس است و به جهت انجام امور دنیوی نیست، آن اعمال مُرده‌اند. آنها مُرده‌اند؛ گناهان شما در تعمید دفن شدند و شما خلقت تازه‌ای در مسیح هستید. بدن شما مطیع روح القدس می‌شود و سعی می‌کنید در راستی زندگی کنید.

۷۲. مثلاً شما خانم‌هایی که ادعا می‌کنید روح القدس را یافته‌اید و با شلوارک و چیزهای دیگر بیرون می‌روید. چطور می‌توانید این کار را انجام دهید؟ چطور روح خدا در شما، به شما اجازه‌ی انجام این اعمال را می‌دهد؟ نمی‌تواند این چنین باشد. قطعاً نمی‌تواند چنین باشد. او روح پلیدی نیست بلکه روح القدس است.

۷۳. پیروی از او باعث می‌شود در روند اطاعت کامل از او قرار گیریم. خدا را شکر که این روح تنها در قالب کلام که همان بذر است، نمایان می‌شود. سخن از کلامی است که احیاء و زنده شد. هنگامی که کتاب مقدس می‌گوید: «این را انجام نده.» این بدن بدون مقاومت، با دستور کلام هماهنگ می‌شود.

و این بدن چیست؟ بیعانه‌ی رستاخیز است. این بدن دوباره برخواهد خواست زیرا پیداست که روند رستاخیز هم اکنون آغاز شده است. این بدن تحت تأثیر گناه، کثیفی و فساد بود اما اینک بیعانه را دریافت کرده و آسمانی شده است. این همان بیعانه‌ی ربودگی شماست. بله، بیعانه‌ای در کار است.

۷۴. به عنوان مثال شخصی مریض، در بستر بیماری و در حال مرگ است به عبارتی با مرگ دست و پنجه نرم می‌کند، همه چیز می‌تواند اتفاق بیفتد. من سایه‌ای از سرطان و بیماری سل بر روی مردم می‌بینم اندکی بعد می‌بینم همان

عزیزان کاملاً طبیعی و قوی هستند. اگر شفای الهی نبود می‌توان گفت که رستاخیزی نیز در کار نیست، زیرا شفای الهی بی‌عانه‌ی رستاخیز است. آمین!

۷۵. شما می‌دانید بی‌عانه‌ی پولی چه معنی دارد، مگر نه؟ نوعی پیش پرداخت است. «او به سبب تقصیرهای ما مجروح شد، از زخم های او ما شفا یافتیم.» توجه کنید که چقدر شگفت‌انگیز است! ما او را دوست داریم.

۷۶. اکنون، این بدن متأثر از آن روح الهی است. تا کنون به شکل کلمه درنیامده است بلکه در حال حاضر در شکل جسم است اما مسکنی برای کلمه است. مرگ جسمانی، ما را به آنجا خواهد برد.

۷۷. به کودکی خردسال بیندیشید، اینجا درست همان مفهوم تداعی می‌شود. خانمی را در نظر بگیرید هنگامی که باردار و مادر می‌شود مهم نیست که چقدر بد باشد. نگاه کنید قبل از اینکه کودک متولد شود جای نگرانی وجود ندارد زیرا آن خانم هر چقدر که بی رحم باشد، مهربانی واقعی را به دست خواهد آورد. چیزی در صدایش است... به نظر می‌رسد خداشناس است به نظر می‌رسد با وجود یک بچه، کمی شخصیت آن مادر تثبیت شده است. چرا این چنین است؟ ملاحظه کنید، آن بدن کوچک در این مرحله هنوز کاملاً حیات را نیافته است تنها چیزی که وجود دارد جسم و ماهیچه است. فقط اندکی جهش و تنها حرکت ماهیچه‌ها حس می‌شود اما هنگامی که کودک از رحم بیرون می‌آید خدا نَفَس زندگی را در وی می‌دمد و سپس او فریاد می‌زند. ملاحظه می‌کنید. به همان اطمینانی که یک بدن طبیعی شکل گرفته، وجود دارد بدنی روحانی نیز وجود دارد که به زودی آن را دریافت می‌کنیم.

۷۸. هنگامی که یک انسان تولدی دوباره از بالا را تجربه می‌کند نوزادی روحانی در مسیح است.

پس هنگامی که این ردای جسمانی فرو می‌افتد بدنی طبیعی وجود دارد یعنی بدنی جلال یافته، بدنی که با دست‌ها ساخته نشده است و از زن متولد نمی‌شود. بله، ما چنین بدنی را دریافت می‌کنیم.

سپس این بدن تبدیل می‌شود و بدن جلال یافته را برمی‌گیرد.

از این رو هنگامی که عیسی مُرد، وارد هاویه شد و برای روح‌های محبوس موعظه کرد. او بدن جلال یافته را در بر کرد. حیرت آور است! خدا را شکر!

۷۹. دوم قرن‌تیان ۱:۵ «زیرا می‌دانیم که هرگاه این خانه‌ی زمینی خیمه‌ی ما ریخته شود، عمارتی از خدا داریم، خانه‌ای ناساخته شده به دست‌ها و جاودانی در آسمان‌ها.» ملاحظه کنید، باید از این مرحله عبور کنیم. به عنوان صفات

خدا مستقیماً از سوی او می‌آییم تا تن بگیریم، امتحان شده و توسط گناه آزموده شویم درست مانند آدم. اما هنگامی که آزمایش کلامش به پایان رسد، بدنی که پیش از بنیاد عالم برای ما تعیین شده بود را برمی‌گیریم. به عبارتی می‌توان گفت هنوز مرحله‌ی کلمه شدن را تجربه نکرده‌ایم بلکه بر روی زمین آمدیم تا امتحان و آزموده شویم. اگر چنین نبود و هیچ آزمایش و امتحانی وجود نداشت، ما به تمام امور احاطه داشتیم. به همین دلیل عیسی تمام چیزها را می‌دانست، زیرا قبل از اینکه جسم بیوشد، کلمه بود. پس ما کلمه خواهیم شد.

۸۰. اینجا به شباهت کلمه شکل می‌پذیریم تا شریک کلمه باشیم، با کلام تغذیه می‌شویم. از ابتدا چنین مقرر شده بودیم، هنگامی که از ابتدا سفر خویش را آغاز کردید، شاهد آن جرقه‌ی کوچک حیات در خود بودید. بسیاری از شما می‌توانید آن را به یاد آورید. شما به این کلیسا و آن کلیسا ملحق می‌شدید سعی می‌کردید این یا آن را انجام دهید، هیچ چیز شما را راضی نمی‌کرد، درست است. اما یک روز شما با کلام آشنا شدید. آری.

۸۱. شبی جایی تعلیم می‌دادم، فکر کنم خارج از کالیفرنیا یا آریزونا بود... گمان می‌کنم این داستان کوتاه را اینجا تعریف کرده‌ام، درباره‌ی مردی که تخم یک عقاب را زیر مرغ گذاشته بود. وقتی عقاب از تخم خارج شد، پرنده‌ای بود با ظاهری خنده دار. مرغ تا آن زمان چنین جوجه‌ای ندیده بود. با این حال، آن مرغ گرداگرد جوجه‌ی کوچک قدم زد. جوجه از بقیه‌ی جوجه‌ها زشت‌تر بود و نمی‌توانست بفهمد مرغ چگونه قدق می‌کند یا چطور با پاهایش توده‌ی کود را جا به جا می‌کند تا دانه‌ای بخورد. جوجه عقاب حتی نمی‌توانست تصویری از این کار داشته باشد. مرغ به او می‌گفت: «عزیزم، بیا اینجا و خوش باش!» اما او یک عقاب بود و به آن شکل غذا نمی‌خورد. غذایش این چنین نیست.

۸۲. مرغ ملخ‌ها و چیزهایی که شما می‌دانید را می‌گیرد و به جوجه‌های کوچکش می‌دهد. تمام آن جوجه‌های کوچک چنین غذا می‌خورند و قدق می‌کردند. جوجه عقاب نمی‌توانست آن کارها را انجام دهد، او متفاوت بود.

روزی مرغ که به اصطلاح مادرش بود به جستجوی او آمد.

۸۳. جوجه عقاب کوچک قدق مرغ را شنید و سعی کرد به بهترین شکل قدق کند اما نمی‌توانست چنین صدا کند. او سعی کرد مثل جوجه‌ها جیک جیک کند اما نتوانست. می‌بینید، او یک عقاب بود. با اینکه شروع کرد تا مانند سایرین باشد ولی باز یک عقاب بود و فقط زیر یک مرغ، از تخم بیرون آمده بود.

این مثال در مورد تعدادی از اعضای کلیسا نیز صدق می‌کند. هر... واقعیت این است که در یک مجموعه، شاید تنها یک فرد چنین باشد.

۸۴. روزی مادر واقعی عقاب بر فراز آسمان پرواز و صدا می‌کرد. جوجه آن صدا را تشخیص داد. آن صدا درست بود. چرا؟ زیرا او از ابتدا یک عقاب بود.

انجیل یا کلام یا قدرت عیسی مسیح نیز چنین است. هنگامی که یک انسان برای حیات ابدی مقرر شده است، صدای زنگ حقیقت و آواز خدا را می‌شنود، هیچ چیز نمی‌تواند او را از آن آواز دور سازد.

ممکن است کلیسا بگوید: «روزهای معجزات گذشته است.» یعنی مثل آن مرغ صدا کند و بگوید: «اینجا بایست و این را بخور. اینجا بایست و آن را بخور.»

۸۵. حتی انبیا‌هایی مملو از خوراکی نمی‌توانست آن عقاب را بر روی زمین نگه دارد دیگر او رفته است! «همه چیز ممکن است!» او از زمین پر گشوده است.

آری، ذات مسیحیان امروزه نیز چنین است آنها نمی‌توانند خوراکشان را از زمین دریافت کنند.

مادر واقعی گفت: «پسرم، پرواز کن! تو یک عقاب هستی. بیا اینجا جایی که من هستم.»

جوجه عقاب گفت: «مادر، من هرگز در زندگی‌ام پرواز نکرده‌ام.»

۸۶. مادر گفت: «بسیار خوب، پرواز کن! تو از ابتدا یک عقاب بودی، تو یک جوجه مرغ نیستی.» پس او برای اولین بار پرواز کرد، بال‌هایش صدایی دادند با اینکه آن کار را به خوبی انجام نداد اما از زمین بلند شد.

این همان راهی است که باید در آن قدم بگذاریم. ما خدا را با ایمان و از طریق کلام مکتوب می‌پذیریم. در پس آن حیات جاوید وجود دارد. شما از قبل برای آن مقدر شده‌اید.

۸۷. پدر بزرگ و مادر بزرگ جوجه‌ی داستان ما، عقاب بودند. او یک عقاب بود و شرایط تغییر کرد. عقاب نمی‌تواند با چیزهای دیگر در هم آمیزد. او یک جانور دو رگه نیست، او یک عقاب است.

۸۸. پس از اینکه شما تشخیص دادید که هر قسمت از کلام خدا، همان غذای عقاب است چیزهای دیگر را رها کردید. شما در قالب تصویری زنده از خدای زنده فرم گرفته‌اید. درباره‌ی بدن جلال یافته‌ی خود شنیدید. «هرگاه این خیمه‌ی زمینی ریخته شود، مشتاق و منتظر خیمه‌ی دیگری هستیم.»

شما می‌گویید: «برادر برانهام، آیا این درست است؟»

بسیار خوب بیایید برای دقایقی به دو عقاب نگاه کنیم. مردی بود که موسی نامیده می‌شد. همه می‌دانند که در کتاب مقدس از او به عنوان نبی یاد شده است.

۸۹. بله نبی‌ای بود که موسی نام داشت. روزی خدا او را از این دنیا خواند و اجازه نداد وارد سرزمین موعود گردد، او بر روی یک صخره مُرد. فرشتگان بدن او را برگرفتند و او را دفن کردند.

مرد دیگری نیز بود که همانند عقاب بود و مرگ را تجربه نکرد. او از اردن عبور کرد و خدا از اَبه‌ای پایین فرستاد و ردای جسمانی‌اش فرو افتاد و برخاست و پاداش جاودانی گرفت.

هشتصد سال بعد، هشتصد سال بعد آن دو مرد بر روی کوه تبدیل هیئت ایستادند. بعد از صدها سال باید بدن موسی پوسیده می‌شد اما او آنجا بود، درست در شکل اصلی خود به گونه‌ای که حتی پطرس، یعقوب و یوحنا او را شناختند. آمین! «هرگاه این خیمه‌ی زمینی ریخته شود.» اگر به عنوان صفتی از خدا بر روی زمین باشید «بدنی دارید که پس از رحلتان از این دنیا، در انتظار شماس است.» آنها بر روی کوه تبدیل هیئت ایستاده بودند، در قالبی که خدا در آنها متجلی بود. آنها نبی بودند که کلام خدا به آنها الهام می‌شد.

۹۰. بیایید به نبی دیگری در عصری دیگر نگاه کنیم. نبی به نام سموئیل. او مرد بزرگی بود. او بنی‌اسرائیل را تعلیم داده بود. به آنها گفت نباید پادشاه داشته باشند. او گفت: «آیا تا کنون شده است که چیزی در نام خداوند به شما گفته باشم و محقق نشده باشد؟»

آنها گفتند: «خیر، هر چیزی که در نام خداوند گفتم همیشه واقع شد.»

او یک نبی بود و مُرد.

۹۱. در حدود سه یا چهار سال بعد پادشاه دچار مشکلی شد، قبل از اینکه خون عیسی مسیح ریخته شود. سموئیل در بهشت بود. یک زن جادوگر از عین‌دور را دعوت کردند تا بیاید و شائول را تسلی دهد. هنگامی که جادوگر او را ایستاده دید گفت: «خدایی می‌بینم که از زمین برمی‌آید.»

۹۲. پس از اینکه سموئیل مُرد و دفن شد، بدنش در قبر فاسد شده بود. حال او در حالی که به ردای نبوتی خویش ملبَس بود در غار ایستاده بود. بله او هنوز یک نبی بود، آمین. زیرا او گفت: «چرا مرا برآورده، مضطرب ساختی، می‌بینم

که با خدا دشمنی می‌کنی؟» ببینید او هنوز یک نبی بود اگر چه او از این بدن رخت بر بسته بود.

ملاحظه کنید، سمونیل ظاهر شد. او در جایگاه قسمتی از کلمه آمد. در واقع از زندگی جسمانی گذشته به بدنی که پیش از بنیاد عالم برایش مهیا شده بود، وارد شد. او وارد بدن جلال یافته شد که همان کلمه است. این امر را درک می‌کنید؟ وقتی که ایمانداران از این دنیا رخت بر بندند راهی آن مکان می‌شوند.

۹۳. در این شکل و قالب، حجاب کنار زده می‌شود. می‌بینید، وقتی وارد آن مکان می‌شوید دیگر کلمه هستید. دقایقی قبل نیز گفتم که همانند یک کودک...

۹۴. حال دقت نمایید. ستایش بر خدا به خاطر گشایش مُهرها. دعای من درک این امور است!

۹۵. حال به مکاشفه‌ی درستی از ملک‌یصّدق نائل می‌شویم. چه مکاشفه‌ای؟ او خدا بود یعنی همان کلمه قبل از اینکه جسم بیوشد. آری، خدا یا به عبارتی دیگر کلمه. باید خود خدا باشد زیرا هیچ کس دیگری غیر از او نمی‌تواند جاودان باشد. من پدر و مادر داشتم شما نیز همین طور. عیسی پدر و مادر داشت. «اما این مرد نه پدر داشت و نه مادر.» عیسی زمان آغاز داشت اما این شخص بدون ابتدای ایام بود. عیسی زندگی خود را داد ولی این شخص نمی‌توانست چنین کند زیرا او خود حیات بود. همواره با شخص واحدی سر و کار داریم. امیدوارم خدا آن را برای شما آشکار سازد. سخن از یک شخص واحد است.

۹۶. به لقب او توجه کنید «پادشاه عدالت». در عبرانیان ۲:۷ از او به عنوان «پادشاه عدالت» و «پادشاه سلامتی» یاد شده است. او دو عنوان پادشاهی دارد. عبرانیان ۲:۷ می‌گوید: «پادشاه عدالت و پادشاه سلامتی» بر طبق این آیه او دو لقب شاهانه دارد. حال به زمانی می‌رسیم که او جسم پوشید و بدن خویش را گرفت در این حالت در مکاشفه ۱۶:۲۱ «پادشاه پادشاهان» نامیده می‌شود. آری، او صاحب این عناوین سه گانه است. مشاهده می‌کنید، پادشاه الهی، پادشاه جلال، عیسی پادشاه. «او پادشاه پادشاهان و رب الارباب است.»

این مطلب برای ما تداعی کننده‌ی رابطه‌ی جان، بدن و روح است این سه عنصر با هم درمی‌آمیزند تا واحدی را تشکیل دهند.

۹۷. به همین شکل او پدر است که در ابتدا بود همچنین پسر و روح القدس.

عنوان «پادشاه عدالت» صفتی برای خداست هنگامی که روح است، «پادشاه سلامتی» در زمان تجلی معنا می‌یابد و لقب «پادشاه پادشاهان» وقتی به کار می‌رود که خدا جسم می‌پوشد. در هر وضعیت سخن از شخص واحدی است.

۹۸. در خروج ۲:۳۳ موسی او را دید، او تجلی‌ای از خدا بود. موسی می‌خواست خدا را ببیند. او صدای خدا را شنیده بود. به راستی صدای خدا را شنید و با او گفتگو کرد، موسی او را در بوته‌ی آتش دید به شکل یک ستون آتش بزرگ. موسی گفت: «تو کیستی؟ می‌خواهم بدانم چه کسی هستی.» موسی ادامه داد: «می‌گذارم... بگذار ببینمت زیرا دوست دارم تو را روبرو ببینم.»

۹۹. خدا گفت: «هیچ انسانی نمی‌تواند روی مرا ببیند. من دستاتم را روی چشمان تو می‌گذارم و عبور خواهم کرد و تو می‌توانی من را از پشت سر ببینی اما رویم را نمی‌توانی ببینی.» ملاحظه می‌کنید؟ و هنگامی که موسی به پشت سر برگشت یک مرد را دید، تجلی‌ای از خدا. هنگامی که کلمه بر موسی نازل شد «من هستم» آن کلمه بود. کلمه یا همان «من هستم» در شکل ستون آتش در یک بوته‌ی سوزان بر موسی نازل شد.

۱۰۰. کلمه در قالب علم کلام... ببخشید منظورم در قالب تجلی بود. او زمانی که ابراهیم زیر درخت بلوط بود، در قالبی انسانی بر او ظاهر شد. حال می‌خواهیم آن صحنه را به تصویر بکشیم. سه مرد به سمت ابراهیم آمدند. هر سه آنها زیر درخت بلوط نشستند. توجه کنید سپس او با ابراهیم صحبت کرد... ۱۰۱. چرا آمد؟ ابراهیم وعده و پیغامی درباره‌ی تولد یک پسر داشت. ابراهیم پیغام‌آور کلام خدا بود. او بر کلام تکیه کرد و هر آنچه که با آن وعده ناسازگار بود را نادیده گرفت. ملاحظه می‌کنید کلام چقدر کامل است؟ کلام بر نبی نازل شد. می‌بینید، خدا در قالب یک انسان بر او متجلی شد. کتاب مقدس می‌گوید: «کلام بر نبی نازل می‌شود.» اینجا کلام در شکل یک انسان متجلی شد.

حال شما می‌پرسید: «آیا آن فرشته خود خدا بود؟»

۱۰۲. ابراهیم گفت که او خدا بود. ابراهیم نام او را الوهیم خواند. در پیدایش باب یک به چنین درکی می‌رسیم «در ابتدا الوهیم آسمان‌ها و زمین را آفرید.» در پیدایش باب ۱۸ می‌بینیم که ابراهیم از این شخص به عنوان... آن شخص که آنجا نشسته بود و با ابراهیم صحبت کرد. او قادر بود اسرار قلب ابراهیم را بازگو کند و به او بگوید سارا در پشت سر او در موردش چه می‌اندیشد. ابراهیم گفت: «این الوهیم است.» اینجا نیز شاهد هستیم که خدا در شکل انسان بر ابراهیم ظاهر شد. این را درک می‌کنید؟ توجه کنید پس از...

۱۰۳. اینک به این مهم می‌رسیم که اینجا خدا در قالب یک انسان تجلی یافت. ابراهیم او را چنین خواند: «خداوند خدا، الوهیم» در پیدایش باب ۱۸ درمی‌یابیم که این مطلب حقیقت است.



۱۰۴. به عکس‌العمل ابراهیم دقت کنید. سه شخص با هم بودند اما هنگامی که ابراهیم هر سه را ملاقات کرد گفت: «ای مولای من [ای آقایم].»

اما می‌توانیم واکنش لوط را نیز در سدوم ببینیم. هنگامی که دو تن از آنها راهی سدوم شدند. لوط دو شخص را دید که می‌آیند و گفت: «ای خداوندان من [ای آقایان من].» ملاحظه می‌کنید؟ چه چیزی برجسته است؟ درست است که لوط نبی بود ولی او پیغام‌آور زمان خود نبود بنابراین هیچ مکاشفه‌ای از خدا نداشت. کاملاً درست است. لوط می‌توانست آنها را «خداوندان» خطاب نماید. اگر دوازده شخص هم بودند باز او آنها را «خداوندان» خطاب می‌کرد.

اما برای ابراهیم مهم نبود که چند شخص را دیده است، برای او یک خداوند [آقا] وجود دارد و آن خود خداست. این همان ملک‌ی‌صدق بود.

۱۰۵. دقت کنید پس از اینکه ابراهیم از پیکار برگشت، ملک‌ی‌صدق از فرزند پیروزش استقبال کرد و او را برکت داد. آری، ابراهیم قسمتی از خودش بود. جای بسی تأمل است! اکنون صحنه‌ی دیگری را به تصویر می‌کشیم. صحنه‌ای که بیان‌کننده‌ی نوعی مشارکت است. پس از پیکار، ملک‌ی‌صدق از خویشان به او بخشید. ما در مشارکت و شام خداوند از مسیح برخوردار می‌شویم به همین صورت پس از اینکه منازعه و نبردتان تمام می‌شود، شریک مسیح می‌شوید یعنی قسمتی از وجود او می‌شوید. آیا برایتان قابل درک است؟

۱۰۶. یعقوب تمام شب کشتی گرفت و فرشته‌ی خداوند را رها نکرد تا اینکه به او برکت داد. درست است. پیکار برای حیات! پس از اینکه نبرد تمام شود، خدا از وجود خود به شما می‌بخشد. این مشارکت واقعی اوست. این نان کوچک یا همان نان فطیر، تنها نمادی از این مشارکت است. اگر تا به آخر ن‌جنگیده باشید و بخشی از خدا نشده‌اید مبدا از سفره‌ی مشارکت [با شام خداوند] بخورید.

۱۰۷. به یاد داشته باشید در زمان ابراهیم، آیین مشارکت یا شام خداوند برقرار نشده بود زیرا مشارکت در زمان رحلت عیسی مسیح یعنی صدها، صدها و صدها سال بعد برقرار شد.

۱۰۸. اما پس از اینکه فرزند ملک‌ی‌صدق یعنی ابراهیم پیروز شد، ملک‌ی‌صدق او را ملاقات کرد و به او شراب و نان داد. این برای ما نمادی است که نشان می‌دهد پس از اینکه پیکار زمینی ما تمام می‌شود خدا را در آسمان ملاقات خواهیم کرد و دوباره با او مشارکت خواهیم داشت. این امر در جشن نکاح بزه روی خواهد داد. «اما به شما می‌گویم که بعد از این از میوه‌ی مو دیگر نخواهم

نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود، تازه آشامم.» درست است؟

۱۰۹. نکته‌ی قابل توجه دیگری نیز وجود دارد. قبل از اینکه ابراهیم به خانه برگردد، ملک‌یصداق رفت تا او را ملاقات کند. اینجا توصیف زیبایی داریم! ملک‌یصداق ابراهیم را پس از پیکار و قبل از اینکه به خانه برگردد، ملاقات کرد.

ما نیز قبل از اینکه به خانه برویم عیسی را در هوا ملاقات می‌کنیم. درست است. رساله‌ی تسالونیکیان به ما می‌گوید: «ما او را در هوا استقبال خواهیم کرد.» همانند ملاقات زیبای ربکا و اسحاق هنگام شام در صحرا. «ما او را در هوا استقبال خواهیم کرد.» همچنین در تسالونیکیان داریم: «ما که زنده و تا آمدن خداوند باقی باشیم، بر خوابیدگان سبقت نخواهیم جست. زیرا خود خداوند با صدا و با آواز رئیس فرشتگان و با صور خدا از آسمان نازل خواهد شد و مردگان در مسیح اول خواهند برخاست. آنگاه ما که زنده و باقی باشیم، با ایشان در ابرها روبرو خواهیم شد تا خداوند را در هوا استقبال کنیم.» تمام این نمادها کامل هستند.

۱۱۰. اگر آن زمان شما زنده نباشید بدان معناست که وارد جلال شده‌اید (آنگاه چه اتفاقی می‌افتد؟) آنگاه آن قالب جلال یافته می‌آید تا بدن فدییه یافته را بردارد و اگر آن زمان زنده باشید تا خداوند را در هوا استقبال کنید آنگاه جسم جلال یافته را در بر می‌کنید. بله، چنین خواهید بود. «و روبرو خواهیم شد تا خداوند را در هوا استقبال کنیم.»

۱۱۱. این ملک‌یصداق غیر از خدا، چه کسی می‌تواند باشد!

۱۱۲. پس به سادگی سرّ کامل خدا را برای سفر زندگی، مرگ و مکان پس از مرگ درمی‌یابیم. تصویر کاملی از تقدیر و دعوت خدا به دست می‌آید. اکنون می‌خواهیم این مبحث را بشکافیم، پس دقت کنید.

۱۱۳. مرحله بندی نقشه‌ی ازلی خدا اینک برای ما باز می‌شود. آن یک سرّ بود. تکمیل این روند در بر گیرنده‌ی سه مرحله است. او جهان را فدییه می‌کند و به همین ترتیب کلیسا را رستگاری می‌بخشد. او انسان‌ها را در سه مرحله بازخرد می‌کند. نگاه کنید، اولین مرحله عادل شمردگی بود که محور پیغام لوتر بود سپس مرحله‌ی تقدیس را داریم که در پیغام وسلی برجسته شد و مرحله‌ی سوم تعمید روح‌القدس است. بله، آنگاه روبرو شدن رخ می‌دهد!

۱۱۴. حال پرسشی به ذهن می‌رسد که چطور خدا جهان را باز خرید کرد؟ وقتی دنیا گناه کرد، او چه کرد؟ خدا زمین را با آب تعمید شست و پاک کرد. درست است. سپس از روی صلیب، خونس را بر روی آن ریخت به این شکل آن را تقدیس کرد و از آن خود ساخت. بعد چه کار می‌کند؟ همان طور که او شما را از دنیا جدا کرد و تمامی وجودتان را با تعمید آتشین روح القدس تازه ساخت، به همین شکل دنیا را تازه می‌سازد. زمین با آتش سوخته می‌شود و تمام میکروب‌ها تا ارتفاع چند میلیون مایلی پاک می‌شوند. همه چیز ظاهر خواهد شد سپس آسمان و زمینی جدید خواهد بود. به همان شکل هنگامی که روح القدس شما را در بر می‌گیرد، شما خلقت تازه‌ای در مسیح می‌شوید. اصل مطلب از این قرار است، کاملاً روشن و شفاف. در تمامی امور سه گانگی دیده می‌شود.

۱۱۵. در روند تولد نیز این سه گانگی دیده می‌شود. هنگام زایمان ابتدا چه اتفاقی برای یک خانم می‌افتد؟ ابتدا شاهد چه چیزی هستیم؟ آب. سپس چه روی می‌دهد؟ خون. روند بعدی چیست؟ زندگی. آب، خون، روح.

ببینیم در مورد گیاهان قضیه از چه قرار است؟ اول بذر به اصطلاح می‌پوسد. اولین چیزی که سر از خاک بیرون می‌آورد چیست؟ ساقه. بعدی چیست؟ پوسته. و سپس از آن دانه بیرون می‌آید. درست فقط در سه مرحله دانه به وجود می‌آید. دقیقاً چنین است.

۱۱۶. خدا این امر را تأیید می‌کند. همیشه درست بوده است. خدا درستی آن این مسئله را تأیید می‌کند. این موضوع به سادگی نمایان است یعنی در برنامه‌ی فدی، تنها برگزیدگان در نظر گرفته شده‌اند. آیا این را درک می‌کنید؟ اجازه دهید دوباره بگویم. در برنامه‌ی فدی، تنها برگزیدگان در نظر گرفته شده‌اند. شاید مردم چیزی شبیه آن را ایجاد کنند اما باز خریدندگان واقعی آنها هستند که از قبل مقدر شده‌اند. زیرا در بسیاری از قسمت‌های کلام، فدی به معنی «بازگرداندن» است. درست است؟ فدی... عمل فدی یعنی «بازگرداندن چیزی به جای اصلی خود.» هلولیا! بنابراین تنها مقررشدگان بازگردانده خواهند شد زیرا دیگران از آنجا نیامده‌اند. توجه دارید، «بازگرداندن»!

۱۱۷. از ابتدا با او ابدی بودید... برخورداری از زندگی جاوید، دلیل بر این است که در افکار خدا بودید، خدا هدفی برای شما داشت... او می‌خواست که من اینجا پشت این منبر بایستم و با شما صحبت کنم. او می‌خواست که شما امشب بر روی این صندلی بنشینید. پس ما هدف ابدی او را به جا می‌آوریم. کسی که خانه‌ی اصلی را ترک می‌کند در واقع به زمین می‌آید تا او را خدمت

کند. مگر غیر از این است؟ بسیار خوب. پس از پایان این مرحله، به جایگاه جلال یافته برمی‌گردد، آنگاه کامل می‌شود و دوباره به اصلش بازگردانده می‌شود.

۱۱۸. پس جای شگفتی نیست هنگامی که می‌خواستند سر پولس را از بدنش جدا کنند چنین گفت: «ای موت، نیش تو کجاست؟ و ای گور، ظفر تو کجا؟ اما شکر خدایی را که به ما پیروزی بخشیده است!» او گفت: «ای مرگ، به من بگو چگونه می‌توانی مرا برآشفته کنی! ای قبر، بگو چطور می‌خواهی مرا در خود نگه داری! زیرا من مالک زندگی ابدی هستم.» آمین! او آن را تشخیص داد. مرگ، جهنم، قبر و هیچ چیز نمی‌توانست او را در خود نگه دارد. هیچ چیز نمی‌تواند به ما آسیب برساند، زندگی ابدی را یافته‌ایم! او دریافت که برای زندگی ابدی متبارک شده بود.

۱۱۹. درست مثل یک شبنم کوچک. اگر بتوانم درست عنوان کنم، شبنم... چیز زیادی از شیمی نمی‌دانم اما شبنم باید رطوبت یا بخار آب باشد که اشباع شده است. هنگامی که شب سرد و تاریک می‌شود گویی شبنم از هوا می‌افتد و بر روی زمین جای می‌گیرد. از هوا نازل می‌شود و صبح بعد قبل از طلوع آفتاب به شکل قطره‌های کوچک بر روی گیاهان می‌نشیند. می‌بینید چینی که آفتاب طلوع می‌کند آن شبنم چطور می‌درخشد و شاد است. علت این درخشش و شادی چیست؟ علت این است که خورشید می‌خواهد او را دعوت کند تا درست به جایی برگردد که از آنجا آمده بود.

در مورد مسیحیان نیز به همین منوال است. هلولویا! ما می‌دانیم هنگامی که در پیشگاه خدا سلوک می‌کنیم، چیزی در درونمان به ما می‌گوید که از کجا آمده‌ایم و دوباره به کجا برمی‌گردیم. گویی قدرتی ما را به سمت خود می‌کشد.

۱۲۰. شبنم کوچک می‌درخشد و برق می‌زند و فریاد می‌زند زیرا می‌داند از بالا آمده است و خورشید می‌خواهد دوباره او را به بالا یعنی به مکان اصلی‌اش برساند.

شخصی که صفت خداست و از خدا متولد می‌شود، می‌داند چون با پسر خدا در ارتباط است روزی از اینجا پَر خواهد گشود، هلولویا. «اگر من از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.» آمین!

۱۲۱. هویت ملک‌یصدق را بررسی کردیم و روشن شد چرا در واقع مریم مادر او نبود. به این خاطر است که خطاب به وی گفت: «ای زن» نه مادر؛ «او پدري نداشت» زیرا او خود پدر بود، پدر سرمدی، سه در یک. «او

مادری نداشت» مطمئناً چنین بود. او پدر نداشت زیرا او خود پدر بود. شعری در وصف باشکوهی از عیسی چنین می‌گوید:

هستم آنکه با موسی در بوته‌ای مشتعل سخن راند،  
من هستم خدای ابراهیم، آن ستاره‌ی درخشنده‌ی صبح.  
من الف و یا هستم، ابتدا و انتها.

هستم تمام آفرینش و نام عیسی است. (درست است)  
شما مرا که می‌دانید، از کجا آمده‌ام، گویند  
پدرم را می‌شناسید، نامش را توانید گفت؟ (هللویا!)

۱۲۲. سخن از نام پدر است! بله، «من به اسم پدر خود آمده‌ام و مرا قبول نمی‌کنید.» ملاحظه می‌کنید؟ مطمئناً او دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است.

۱۲۳. همان ملک‌یصداق تن گرفت. هنگامی که او به عنوان یک نبی آمد خویشتن را در پسر انسان آشکار کرد. او در مقام پسر، با سه عنوان مطرح می‌شود، پسر انسان، پسر خدا، پسر داود.

۱۲۴. هنگامی که او اینجا بر روی زمین بود، یک انسان بود تا کتاب را تمام نماید. موسی گفت: «یهوه، خدایت، نبی‌ای را از میان تو از برادرانت، مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید.» پس او باید به عنوان نبی می‌آمد. او در این جایگاه هرگز نگفت: «من پسر خدا هستم.» بلکه گفت: «من پسر انسان هستم، آیا به پسر انسان ایمان دارید؟» زیرا او باید به این امر شهادت می‌داد زیرا آن وقت در این جایگاه بود.

حالا او در جایگاه پسر خدا می‌آید، به شکلی که قابل رؤیت نیست یعنی روح. و هنگامی که او دوباره می‌آید در جایگاه پسر داود است تا بر روی تخت خویش بنشیند.

۱۲۵. هنگامی که او بر روی زمین بود و جسم شد «پسر انسان» نامیده شد. چطور خودش را به عنوان پسر انسان به جهان شناسانید، مگر نبی نبود؟

۱۲۶. روزی داشتم داستان پطرس و برادرش آندریاس را بازگو می‌کردم. آنها ماهیگیر بودند و پدر آنها یونا نام داشت که ایمانداری قدیمی و خوب بود. روزی آنها گفتند که پدرشان کنار قایق نشسته بود و گفت: «پسرانم، می‌دانید وقتی به ماهی نیاز داریم چگونه دعا می‌کنیم؟» شغل آنها صیادی بود. او گفت: «در زندگی خود به یهوه خدا اطمینان داریم. اکنون پیر شده‌ام و دیگر نمی‌توانم برای مدت زیادی با شما پسران بمانم. در طول زندگی‌ام مانند تمام ایمانداران

حقیقی منتظر ظهور مسیح موعود بوده‌ام. اکنون مسیحان دروغین داریم ولی روزی مسیح واقعی می‌آید.» ادامه داد: «هنگامی که مسیح موعود می‌آید نمی‌خواهم شما پسرانم فریفته شده باشید. مسیح راستین مانند یک الهیدان نخواهد بود. او یک نبی خواهد بود همانند نبی ما موسی که پیرو او هستیم.»

هر یهودی به نبی خود ایمان دارد و طوری تعلیم یافته که از این امور آگاه است. اگر نبی بگوید چنین است پس حقیقت است. خدا فرمود: «اگر در میان شما نبی‌ای باشد، من که بیهوه هستم، خود را بر او ظاهر می‌کنم. هر آنچه که می‌گوید واقع می‌شود پس او را بشنوید و از او بترسید اما اگر آن چیز واقع نشود و به انجام نرسد اصلاً از او نترسید.» ملاحظه می‌کنید؟ گواه نبی، تحقق نبوتش است.

۱۲۷. موسی که یک نبی واقعی و بر حق بود چنین گفت: «بیهوه، خدایت، نبی‌ای را از میان تو از برادرانت، مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید هر آنکه او را نشنود از قوم منقطع خواهد شد.» او گفت: «حالا، ای فرزندان دلبندم به یاد داشته باشید که ما به عنوان عبرانی به انبیا بر حق خدا ایمان داریم.»

حال به مبحث پایانی توجه نمایید و آن را فراموش نکنید. او گفت: «هنگامی که مسیح موعود می‌آید شما او را خواهید شناخت زیرا او یک نبی-مسیح خواهد بود. گفتند چهارصد سال است که از زمان ملاکی هیچ نبی‌ای نداشته‌ایم. اما او خواهد بود!»

۱۲۸. چند سال بعد از مرگ یونا، روزی پسرش آندریاس لب ساحل قدم می‌زد. شنید که یک مرد بیابانی در بیابان چنین ندا می‌کند: «حال مسیح موعود در میان شما برخاسته است!» آن عقاب بزرگ که از بیابان برخاست و آنجا پرواز کرد ندا می‌داد: «هم اکنون مسیح موعود در میان شماست. ما هنوز او را نمی‌شناسیم اما او در میان شماست. من او را خواهم شناخت زیرا علامتی که از آسمان می‌آید را خواهم دید.»

روزی یحیی تعمید دهنده گفت: «اینک، برّه خدا که گناه جهان را برمی‌دارد!» آندریاس رفت... تا برادرش را بیاید. او گفت: «شمعون، می‌خواهم به آنجا بیایی، ما مسیح موعود را پیدا کرده‌ایم.»  
 «آندریاس، چه می‌گویی! تو دیگر چرا!»  
 «می‌دانم، اما این مرد با همه فرق دارد.»  
 «او کجاست؟ از کجا آمده است؟»

«عیسی ناصری.»

«آن شهر کوچک بدنما؟ چرا از آنجا، او نمی‌تواند اهل جای بدی باشد، آنجا جای کثیفی است.»

«فقط بیا و ببین.»

۱۲۹. آندریاس سرانجام برادرش را راضی کرد تا با او همراه شود. بنابراین هنگامی که نزد مسیح آمدند، عیسی آنجا ایستاده بود و با مردم صحبت می‌کرد. هنگامی که او روبروی عیسی قرار گرفت، عیسی به او گفت: «اسم تو شمعون است تو پسر یونا هستی.» شمعون دگرگون شد و کلیدهای ورود به ملکوت خدا به او سپرده شد. چرا؟ شمعون می‌دانست که آن مرد وی را نمی‌شناخت. پس چطور عیسی او و پدرش را می‌شناخت؟ پدر پیر خداشناسی که به او تعلیم داده بود که به مسیح موعود ایمان داشته باشد.

۱۳۰. مردی آنجا حضور داشت که فیلیپس نامیده می‌شد. او واقعاً بهت زده شده بود! فیلیپس مردی را می‌شناخت که با هم از کتاب مقدس تعلیم یافته بودند. فیلیپس اطراف تپه‌ها رفت و او را یافت او در زیر درخت زانو زده بود و دعا می‌کرد. آنها درس‌های بسیاری از کتاب مقدس را با هم فرا گرفته بودند. سپس پس از اینکه از دعا فارغ شد فیلیپس خطاب به وی گفت: «بیا و ببین چه کسی را یافته‌ایم؟ عیسی ناصری، پسر یوسف همان مسیح موعود است که در پی او بودیم.»

اکنون می‌توانم تصوّر کنم که نتنائیل چگونه پاسخ داد: «ای فیلیپس، آیا به عمق مطلبی که بیان می‌کنی، پی برده‌ای؟»

۱۳۱. «نه، نه. اجازه بده مطلبی به تو بگویم. می‌دانی که ما با هم کتاب مقدس را آموخته‌ایم و می‌دانی که نبی گفت مسیح موعود، چه کسی خواهد بود؟»

«آری، او یک نبی خواهد بود.»

«به یاد می‌آوری آن ماهیگیر پیری که از او ماهی می‌خریدی همان که حتی تحصیلات نداشت که بتواند اسمش را بنویسد؟ همان که شمعون نام داشت.»

«بله، او را به یاد دارم.»

۱۳۲. «او آمد و می‌دانی چه شد؟ عیسی ناصری به او گفت که نامش شمعون است و نام وی را به پطرس تغییر داد که به معنی «صخره» است و به او گفت که پدرش که بود.»

نتنائیل گفت: «خوب، نمی‌دانم. مگر از ناصره چیز خوبی پیدا می‌شود؟»

۱۳۳. فیلیپس گفت: «بیا در موردش صحبت نکنیم، فقط بیا و خودت ببین.»  
فکر خوبی است. «بیا و ببین.»

فیلیپس نتنائیل را آورد. هنگامی که آنها راه را می‌پیمودند شاید عیسی ایستاده بود و صحبت می‌کرد یا شاید برای بیماری که در صف دعا ایستاده بود، دعا می‌کرد. سرانجام آنها به جایی رسیدند که عیسی بود، عیسی به او نگاه کرد و گفت: «اینک اسرائیلی حقیقی که در او مکرری نیست.»

۱۳۴. شاید بگویید: «بله از روی نوع پوشش او گفت که یک اسرائیلی است.» خیر، زیرا تمام شرقی‌ها یکسان لباس می‌پوشند. پس با آن ریش و جامه‌هایش می‌توانست اهل سوریه یا هر جای دیگری باشد.

۱۳۵. عیسی گفت: «اینک اسرائیلی حقیقی که در او مکرری نیست.» به عبارتی دیگر «انسانی شریف و بی‌ریا.»

آری، حال دیگر او از در فروتنی وارد شد و گفت: «رَبِّی» که به معنی «استاد» است. «رَبِّی، کی مرا شناختی؟ چطور دانستی که من یهودی هستم؟ از چه رو دانستی که شریف و بی‌مکر هستم؟»

۱۳۶. عیسی گفت: «قبل از اینکه فیلیپس تو را دعوت کند، وقتی زیر درخت بودی تو را دیدم.» دیروز آن سوی کشور، پانزده مایل [۲۴ کیلومتر] دورتر.

آنگاه نتنائیل چه گفت؟ «ای استاد تو پسر خدایی. تو پادشاه اسرائیل هستی!»  
۱۳۷. اما آنجا عالمان روحانی نیز با پوشش و تشریفات خودشان ایستاده بودند. آنها گفتند: «این مرد بعلزبول است. او فال بینی بیش نیست.»

عیسی گفت: «من به خاطر این حرفتان شما را می‌بخشم.»

۱۳۸. به یاد داشته باشید که آنها این را با صدای بلند نگفتند بلکه در قلب خود چنین گفتند. عیسی فکرهای آنها را درک کرد. درست است. این چیزی است که کلام می‌گوید. دنیای بی‌ایمان می‌تواند آن راتله پاتی بنامید ولی به راستی او-او افکار آنها را درک می‌کرد.

۱۳۹. عیسی گفت: «هر که برخلاف پسر انسان سخنی گوید، آمرزیده شود اما کسی که برخلاف روح‌القدس گوید، در این عالم و در عالم آینده هرگز آمرزیده نخواهد شد.» درست است؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» -گروه تألیف] به یاد داشته باشیم که آنها یهودی بودند.

روزی لازم بود که او به سامره برود. اما قبل از اینکه بخواهم این مطلب را بگویم، در جای دیگری از کلام مردی را می‌بینیم...



۱۴۰. هنگامی که عیسی در باب الضان اورشلیم بود مردی شفا یافت. عیسی شرایط او را می‌دانست و به او گفت: «برخیز و بستر خود را برداشته و به خانه روانه شو.» او چنین کرد و شفا یافت.

چنانچه می‌دانیم برخی از یهودیان عیسی را قبول کردند و بعضی از آنها به او ایمان آوردند، برخی نیز ایمان نیاوردند. چرا ایمان نیاوردند؟ زیرا آنها برای زندگی جاوید مقرر نشده بودند. آنها بخشی از صفت [الهی] نبودند.

۱۴۱. به یاد داشته باشید که آنها عالمان روحانی و مردان بزرگی بودند و عیسی... به آن الهیدانان و عالمان روحانی فکر کنید، مردانی که نمی‌توان ایرادی در زندگی آنها یافت. عیسی گفت: «شما از پدر خود ابلیس می‌باشید و می‌خواهید خواهش‌های پدر خود را به عمل آرید.» گفت: «اگر از خدا بودید به من ایمان می‌آوردید. اگر نمی‌توانید به من ایمان بیاورید به اعمالی که به جا می‌آورم ایمان بیاورید زیرا آنها در حق من گواهی می‌دهند.»

۱۴۲. حال، کتاب مقدس می‌گوید: «عیسی دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است.» عیسی گفت: «هر که به من ایمان آرد، کارهایی که من می‌کنم او نیز خواهد کرد.» درست است؟ توجه کنید که او خود ملک‌ی‌صدق حقیقی بود.

۱۴۳. دوباره دقت کنید مردم تنها از سه طایفه هستند.

شنیده‌اید که می‌گویم جدایی‌گرا هستم. تمام مسیحیان جدایی‌گرا هستند. اینجا بحث نژادی مطرح نیست بلکه روحانی. رنگ پوست تأثیری در مقام انسانی کسی ندارد. مردم از هر رنگ و زبان به برکت تولد تازه، در پیشگاه خدا جایگاه فرزندی می‌یابند. ولی خدا خطاب به یک مسیحی می‌گوید: «مرا تقدیس کنید!» «از میان آنان بیرون آیید.» و غیره. او خواهان جدایی از پلیدی‌ها است، جدایی میان راستی و ناراستی.

۱۴۴. توجه کنید، بین آنها مرز جدایی وجود داشت. قومی مجزا که سامریان نامیده می‌شدند.

مردم روی زمین از سه قوم هستند. ایمان داریم که در کتاب مقدس چنین آمده است؛ مردمانی از حام، سام، یافت. آنها پسران نوح هستند. همگی ما از این سه تن به وجود آمده‌ایم. بله، این امر ما را به آدم برمی‌گرداند و باعث می‌شود با هم برادر باشیم. کتاب مقدس گفت: «خدا ملت‌ها را از یک خون آفرید.» همگی ما از نظر خونی برادر هستیم. یک رنگین‌پوست می‌تواند به یک سفیدپوست خون دهد یا برعکس. یک سفیدپوست می‌تواند به ژاپنی، زردپوست، هندی یا

سرخ پوست و یا هر کس دیگر خون دهد زیرا خون همگی ما یکسان است. رنگ پوست و مکانی که زندگی می‌کنیم تأثیری بر آن ندارد.

اما هنگامی تفکیک شده هستیم که از دنیا خارج شویم همان طوری که او قوم اسرائیل را از مصر بیرون آورد. آن وقت ما از امور دنیوی جدا شده هستیم.

۱۴۵. حال، آنها مردمی بودند از حام، سام و یافت. اگر فرصت داشتیم که شجره‌نامه‌ها را دنبال کنیم می‌توانستید ببینید آنگلو ساکسون‌ها از کجا آمده‌اند. یک یهودی... سامریان نصف یهودی و نصف غیریهودی بودند که در زمان بلعام و مواب ازدواج کرده بودند. سامری‌ها هم یهودی و هم غیریهودی بودند.

عقاید ما آنگلو ساکسون‌ها مانند هیچ یک از آنها نبود. ما به مسیح موعود یا شخص دیگری باور نداشتیم. دنبال چنین کسی نبودیم. ما پس از این دوره، وارد داستان می‌شویم.

عیسی به نزد خاصانش آمد و خاصانش او را نپذیرفتند. او به شاگردانش گفت: «از راه امت‌ها مروید بلکه نزد گوسفندان گمشده‌ی اسرائیل بروید.» او تنها به سوی گوسفندان گمشده‌ی اسرائیل رفت. ببینید او نزد یهودیان، خود را به عنوان پسر انسان آشکار کرد و آنها وی را رد کردند.

حال سامریان که نیم یهودی و نیم غیریهودی بودند نیز باورهای داشتند و منتظر مسیح موعود بودند.

در حالی که ما چنین نبودیم و با توجه به نیاکان خود که غیریهودی و بت‌پرست بودند، می‌توان گفت نسبت به خدا مشرک بودیم.

۱۴۶. در انجیل یوحنا باب ۴ مکتوب است روزی لازم بود که او از سامره عبور کند. او در راه اریحا، از سامره عبور می‌کرد پس به نواحی سامریان رفته بود. هنگامی که آنجا می‌رفت کنار چشمه‌ای بیرون از شهری به نام سوخار نشست. اگر تا به حال آنجا بوده باشید چاه دیواره‌ای دارد درست همانند همین جا. یک چشمه‌ی همگانی بود که همه به آنجا می‌رفتند. تمام زنان صبحگاهان به آنجا می‌رفتند تا سبوی خود را از آب پر کنند و آن را بر سر نهند. آنها با حالتی متوازن حرکت می‌کردند به گونه‌ای که حتی یک قطره آب هم نمی‌ریخت و در راه با یکدیگر صحبت می‌کردند. آری، همه مردم به آنجا می‌رفتند.

۱۴۷. آن روز ساعت حدود یازده قبل از ظهر بود. عیسی شاگردانش را به شهر فرستاد تا آذوقه بخرند. هنگامی که آنها رفتند...

۱۴۸. در آنجا زن بدنّامی بود. امروزه به این زنان، بدکاره یا فاحشه می‌گوئیم. او همسران بسیاری داشت. هنگامی که عیسی آنجا نشسته بود، حدود ساعت یازده این زن آمد. می‌بینید او نمی‌توانست صبح همراه دختران باکره بیاید تا برای شستشو آب بردارد. او باید صیر می‌کرد تا تمام آنها... بر خلاف عادت زمان ما، در آن زمان دختران با چنین زنانی مصاحبت نمی‌کردند. او بدنّام و طرد شده بود. پس آمد تا آب برگردد. او طناب قدیمی را برداشت و قلاب را بر سیوی خود آویخت و سبو را به آرامی در چاه فرو برد.

صدایی شنید، کسی می‌گفت: «ای زن، برایم آبی بیاور.» حال به یاد داشته باشید این ملک‌یصّدق است. این عیسی است، دیروز، پسر انسان.

۱۴۹. آن زن به اطراف خود نگاه کرد و مردی یهودی را دید. گفت: «ای آقا برای یک یهودی شایسته نیست که از یک سامری آب بخاهد. حال آنکه زن سامری می‌باشم و تو با کسی صحبت می‌کنی که با تو هم مکان نیست. تو نباید از من چنین درخواستی داشته باشی زیرا به عنوان یک یهودی و یک سامری با یکدیگر معاشرتی نداریم.»

۱۵۰. عیسی گفت: «اگر می‌دانستی کیست که با تو صحبت می‌کند هر آینه از من آب زنده می‌خواستی.»

زن گفت: «ای آقا دلّو نداری و چاه عمیق است. پس از کجا آب زنده داری؟»  
 ۱۵۱. عیسی گفت: «آن آبی که من می‌دهم، آب حیات است. چشمه‌ی آبی که تا حیات جاودانی می‌جوشد.»

عیسی چنین با آن زن گفتگو کرد و موقعیت او را درک کرد. پس... ببینید به او چه گفت: «برو و شوهر خود را بخوان و به اینجا بیا.»  
 آن زن پاسخ داد: «شوهر ندارم.»

۱۵۲. او گفت: «راست گفתי زیرا که پنج شوهر داشتی و آنکه الان داری شوهر تو نیست. این سخن را راست گفתי.»

ببینید چه تفاوتی میان آن زن و آن دسته از عالمان یهود وجود دارد. او در مورد خدا بیشتر از تمام آن عالمان یهودی می‌دانست.

۱۵۳. زن سامری گفت: «ای آقا می‌بینم که تو نبی هستی.» و ادامه داد: «ما در این چهارصد سال هیچ نبی نداشته‌ایم و می‌دانیم که مسیح موعود می‌آید پس هنگامی که او آید از هر چیز به ما خبر خواهد داد.» آن نشانه‌ای از مسیح موعود بود، زیرا او پسر انسان بود. گفت: «این همان کاری است که وقتی او بیاید انجام می‌دهد. پس تو باید نبی خدا باشی.»

۱۵۴. مسیح گفت: «من همانم.» هیچ کس دیگری نمی‌توانست چنین ادعای داشته باشد.

۱۵۵. زن سامری سبوی خود را گذارده، به شهر رفت و به مردم چنین گفت: «ببایید و کسی را ببینید که هر آنچه کرده بودم به من گفت، آیا این مسیح موعود نیست؟»

حال، به یاد داشته باشید او وعده داده است تا همان چیزها را در میان قوم غیریهود به انجام رساند.

یهودیان چهار هزار سال منتظر مسیح موعود بودند، چهار هزار سال این تعلیم را داشتند که او روزی می‌آید و نیز می‌دانستند که چه کارهایی انجام می‌دهد ولی با این وجود آنها مسیح موعود را نشناختند. هنگامی او خویشان را در چهارچوب وعده‌های کتاب مقدس شناسانید، مردم او نشناختند. او تجلی خدا بود و سپس جسم شد و در میان قوم خود ساکن شد ولی آنها نه تنها از شناخت وی فرو ماندند بلکه اعمال حق را نیز به شیطان نسبت دادند.

۱۵۶. اکنون ما نیز بیش از دو هزار سال است این تعلیم را داریم. پس از دوران رسولان کلیسای کاتولیک مطرح شد. کلیساهای کاتولیک رومی، یونانی و غیره پشت سر هم در تاریخ ما مطرح شدند تا اینکه به عصر لوتر و ولسی رسیدیم. فرآیند این روند این است که هم اکنون نهصد تشکل مختلف وجود دارد. آنها هم اکنون تمامی آموزه‌های دوره‌های مختلف کلیسا را به یک می‌کشند.

او وعده داده است درست قبل از انتهای زمان می‌آید در حالی که دوباره شرایط سدوم و عموره حکمفرما می‌شود. «زمان‌های آخر همانند ایام سدوم است و پسر انسان دوباره خویشان را آشکار خواهد ساخت.» [فضای خالی بر روی نوار- گروه تألیف]

«بعد از اندک زمانی جهان دیگر مرا نمی‌بیند و اما شما مرا می‌بینید و از این جهت که من زنده‌ام.» اینجا یک ضمیر شخصی داریم «من با شما و حتی در شما خواهم بود تا پایان این دنیا، تا انقضای عالم. آری، من در کنار شما خواهم بود.» او دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است. ملاحظه می‌کنید؟

۱۵۷. همان طور که در موعظه‌ی دیشب خود خاطر نشان ساختم سامریان از هاجر بودند، آنان نماد انحراف هستند. حال آنکه یهودیان از سارا هستند یعنی زاده‌ی سارا هستند. اما [کلیسای] امت‌ها از مریم است همان ذریت شاهانه، آری سخن از ذریت ملوکانه‌ی ابراهیم است.

۱۵۸. برحسب وعده‌ها، در این روزهای واپسین، همان خدا یعنی همان مسیح اینجا برمی‌گردد و خویشتن را به عنوان پسر انسان آشکار می‌سازد.

می‌دانید چرا؟ زیرا او دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است. اگر او پس از اینکه نشانه‌های مسیح را بر یهودیان آشکار کرد و اجازه داد از کنار آن عبور کنند، بی انصافی خواهد بود که اجازه دهد، در زمان آخر امت‌ها با الهیات خود وارد شوند. برخورد او یکسان خواهد بود زیرا کتاب مقدس در... عبرانیان ۸:۱۳ می‌گوید: «او همان است.»

او در ملاکی باب ۴ و در قسمت‌های دیگر کتاب مقدس نیز وعده داده که کلیسا و دنیای امروزی در چنین وضعیتی قرار می‌گیرند.

۱۵۹. امروز به دنیا بنگرید. اوضاع سدوم را ببینید. می‌توان زلزله‌ها را در جاهای مختلف دید و حوادث دیگری که رخ می‌دهند. بی نظمی بابل در کلیسا دیده می‌شود. به پیغام‌آوران آن یعنی اُرال رابرتس و بیلی گراهام نگاه کنید.

اولین بار است که پیغام‌آوری با نام گراهام برای تمام کلیساها داریم که نامش مانند ابراهیم به «هام» ختم می‌شود [A-b-r-a-h-a-m ، G-r-a-h-a-m] در زبان انگلیسی ابراهیم هفت حرف دارد در حالی که گراهام شش حرف. گراهام در کجاست؟ در دنیا. شش عدد انسان است. انسان در روز ششم آفریده شد اما عدد خدا، هفت است.

۱۶۰. حال به اهالی سدوم نگاه کنید. پیغام‌آوران نشان به آنجا می‌روند تا با آنها صحبت کنند.

اما ذرّیت ملوکانه‌ی ابراهیم کجاست؟ نشانه‌ی آنها که خدا در موردش گفت کجاست؟ «مانند ایام سدوم خواهد بود.» خدا آمد و خویشتن را در بدن جسمانی آشکار ساخت و چیزهایی که سارا پشت سر او یعنی در خیمه به آن می‌اندیشید را بازگو کرد. به عبارتی این آخرین نشانه قبل از نابودی دنیای بی‌ایمان با آتش بود. اکنون نیز کلیسا آخرین نشانه را دریافت کرده است قبل از اینکه کل دنیا بخواهد نابود شود این ملکوت بی‌ایمانی با آتش و خشم الهی نابود می‌شود. آیا به این مسئله ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» -گروه تألیف]

۱۶۱. آن ملک‌یصدق تن داشت. او در قالبی بشری ظاهر شد و سپس جسم شد. امشب او همان است که دیروز، امروز و تا ابدالابد است. آیا به این امر ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» -گروه تألیف]

۱۶۲. این ملک‌یصدق کیست، همان که دیروز، امروز... «او پدر و مادری نداشت و بدون ابتدای ایام و انتهای حیات بود.» و ابراهیم را ملاقات کرد. چه

نشانه‌ای به او داد؟ هنگامی که او جسم شد گفت دوباره قبل از زمان آخر، این روزها تکرار می‌شود. آیا به این موضوع ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف] من ایمان دارم. [«آمین.»]

دعا کنیم.

۱۶۳. ای پروردگار مهربان، به کتاب مقدس ایمان دارم. ایمان دارم تو گفتی «دیروز، امروز و تا ابدلاباد همان هستی.» خداوند، از صمیم قلب می‌دانم که چیزی در حال وقوع است. نمی‌توانم به صراحت آن را تشخیص دهم. ای خداوند از بیان آن واهمه دارم. تو از آنچه که در قلب خادمت است آگاهی.

۱۶۴. بارها در اعصار مختلف چیزهایی را فرستادی و مردم آن را نپذیرفتند. آدمی همواره خدا را برای اعمال بزرگی که در گذشته انجام داده یا در آینده انجام خواهد داد، می‌ستاید اما اعمالی که او اکنون به جا می‌آورد را نادیده می‌گیرد. در تمام دوره‌ها چنین بوده است. چرا کلیسای رومی، پاتریک مقدس را به عنوان نبی خدا نشناخت؟ چرا آنها ژاندارک را کشتند در حالی که او یک نبیه بود. او را همانند یک جادوگر سوزاندند؟ پدر، از گذشته همیشه چنین بوده است. تو آن را از چشم دانایان و خردمندان مخفی می‌کنی. جای تعجب نیست که به آن عالمان روحانی گفتی: «شما قبرهای انبیا را بنا می‌کنید و اینگونه بر خود شهادت می‌دهید که فرزندان قاتلان انبیا هستید.» پس از اینکه آنها چنین عمل می‌کنند آنگاه متوجه اشتباه خودشان می‌شوند. خداوند، آنها همیشه به تو جفا می‌رسانند و بر هر آنچه که از سوی تو می‌آید، شورش می‌کنند.

۱۶۵. خدایا، امشب بار دیگر دعا می‌کنم. فردا... قرار است به توسان برویم. جاهای دیگر دنیا، شهرهای دیگری نیز هستند که باید در آنجا کلام تو را اعلام کنیم. ای پروردگار مهربان، شاید در میان ما امشب بیگانگانی باشند... کسانی که شاید بارها پای موعظه‌ی کلام نشستند ولی هرگز تجلی آن را ندیده‌اند.

هنگام شروع جلسه نیز از تو درخواست کردم. هنگامی که شاگردان یعنی کلیوپاس و دوستش به سوی عموآس می‌رفتند و راه را می‌پیمودند تو از پشت ظاهر شدی و سر صحبت را با آنها باز کردی. برایشان از قیام موعظه کردی. چرا به آنها گفت: «ای بی‌فهمان و سست‌دلان، آیا نمی‌بایست مسیح این زحمات را ببیند تا به جلال خود برسد؟» زیرا هنوز آن را نشناخته بودند. آنها تمام روز با تو راه رفتند اما تو را نشناختند. اما شامگاهان...

شب فرا رسید و آنها اصرار کردند که با ایشان بمانی. هنگامی که آنها وارد مسافرخانه کوچک شدند و درها را بستند تو کاری را انجام دادی که پیش از

مصلوب شدن انجام داده بودی و آنگاه آنها فهمیدند که او همان عیسی قیام کرده بود. و در ساعت از ایشان غایب شدی. آنها به سرعت نزد شاگردان رفتند و گفتند: «به راستی خداوند برخاسته است!»

۱۶۶. ای پدر، خدایا، ایمان دارم که تو زنده هستی. می‌دانم که تو هستی. بارها این را برای ما ثابت کرده‌ای. خداوند، مگر نمی‌شود یک بار دیگر این کار را برای ما انجام دهی؟ اگر در حضورت التفات یافته‌ایم، اجازه بده یک بار دیگر چنین شود. من خادم تو هستم، این عزیزان در اینجا خادمان تو می‌باشند. خداوند هر آنچه که گفته‌ام برابری نمی‌کند با... تنها کلامی از جانب تو با ارزش‌تر است از هر آنچه در این پنج شب یا پنج پیغام عنوان کرده‌ام. آری، فقط یک کلمه از جانب تو کافی است. خداوند، سخنی بگو تا مردم بدانند که به آنها حقیقت را گفته‌ام، مگر نمی‌توانی این کار انجام دهی؟ پروردگارا، این را عطا کن. یک بار دیگر این را در نام عیسی می‌طلبم. آمین.

۱۶۷. من شما را نمی‌شناسم. فقط تعدادی از عزیزان را می‌شناسم. پسری که اینجا نشسته است را می‌شناسم. بیل دائوچ را می‌شناسم که آنجا نشسته است. می‌خواهم... اینجا برادر بیلر، رادنی کاکس حضور دارند. مشکل است که آن طرف را ببینم.

در این طرف، در این لحظه کسی را نمی‌بینم که بشناسم.

۱۶۸. حال، چند نفر از شما می‌دانند که نسبت به شما بیگانه هستم؟ دست‌های خود را بلند کنید، می‌دانید که راجع به شما چیزی نمی‌دانم در هر طرف که هستید دست‌های خود را بلند کنید.

چند نفر اینجا مشکلی دارند که می‌دانند من چیزی در آن درباره نمی‌دانم؟ دست‌های خود را بلند کنید.

در مجموع قطعاً غیر ممکن است که چیزی درباره‌ی شما بدانم. پس اگر غیر از این باشد آن روح الهی برای من مکاشفه کرده است.

شخصیتی که من این شب‌ها در مورد او با شما صحبت کرده‌ام زنده است، اینجاست و وعده داده که همان کارها را انجام می‌دهد. بر طبق وعده‌ی ملاکی باب ۴ و انجیل لوقا زمانی در این روزهای آخر می‌آید. او دوباره در انسان ظهور می‌کند و در میان قوم خود همان کارها را به عمل می‌آورد و همان چیزها را آشکار می‌سازد، همان نشانه‌ی مسیحایی را. چند نفر این را می‌دانند، شما کتاب مقدس را می‌خوانید و می‌دانید که این حقیقت است. بگویید: «آمین.» [جماعت می‌گویند: «آمین.» -گروه تألیف] همه باید کلام خدا را بخوانند.

۱۶۹. می‌دانم این امور برای مردم امروزی نا آشناست اما هنوز حقیقت است. به همین دلیل آنها عیسی ناصری را نشناختند. آنها عقیده‌های کلیسای خود را می‌دانستند اما او را نشناختند. او آمد درست همان طور که کتاب مقدس گفت. نه به صورت یک الهیدان و عالم روحانی بلکه به عنوان یک نبی آمد و خاصانش او را نپذیرفتند.

۱۷۰. خدا کلامش را تأیید می‌کند. اگر... کسانی را که می‌شناسم رها می‌کنم و به دنبال کسانی هستم که آنها را نمی‌شناسم. می‌بینید به دنبال کسی هستم که نمی‌شناسم. می‌خواهم که دعا کنید.

۱۷۱. ببینید، خانمی بود که به استحضار مبتلا بود. او پول‌های فراوانی را به دکترها داده بود، آنها نمی‌توانستند او را معالجه کنند. آن زن در قلب خود گفت: «اگر محض رادیش را لمس کنم هر آینه شفا خواهم یافت.» این ماجرا را به یاد می‌آورید؟ و افرادی که آنجا بودند سعی داشتند او را همان جا نگه دارند اما او با فشار جلو رفت تا اینکه ردای او را لمس کرد، برگشت و نشست.

۱۷۲. به انتهای ماجرا گوش کنید. هنگامی که آن زن چنین کرده بود عیسی به اطراف نگرست و گفت: «کیست که لباس مرا لمس نمود؟»

۱۷۳. پطرس رسول با لحنی گله آمیز به او پاسخ داد. شاید به او گفته باشد: «خداوندا، چنین سخن نگو. مردم گمان می‌کنند که مشکل داری. زیرا وقتی گفتم بدن تو را می‌خورند و خون تو را می‌نوشند آنها فکر کردند مشکل داری. مردم هجوم آورده بر تو ازدحام می‌کنند و می‌گویند کیست که مرا لمس کرد؟»

۱۷۴. او گفت: «البته که کسی مرا لمس نموده است زیرا قوتی از من بیرون شد.» لمس متفاوتی بود. حال هر کس می‌داند منظور قوت یا یک «نیرو» است. «درک کردم که قوتی از من بیرون شد.»

سپس عیسی روی به جماعت برگردانیده خانمی را دید و از خونریزی‌اش به او گفت. آن زن، در بدن خود احساس کرد که خونریزی قطع شده است. درست است؟ آنگاه عیسی گفت: «ایمانت تو را شفا داده است.»

واژه‌ی یونانی *sozo* که در این متن به کار رفته است، به معنی «نجات» در جسم یا در روح است. آری، او «نجات داد» و نجات دهنده‌ی شماست.

۱۷۵. اگر او دیروز چنین بود و اعمالش ثابت می‌کند که مسیح موعود در میان مردم بود و به این شکل خویشتن را آشکار می‌ساخت پس بر اساس وعده



کلام، اکنون نیز همان اعمال را به جا می‌آورد. آیا چنین نیست؟ آیا همان اعمال را به جا نمی‌آورد؟

۱۷۶. شما می‌گویید: «آیا منظورش شفای بیماران نیز بود؟» بله!

آیه‌ای از عبرانیان را نقل قول می‌کنم که چنین می‌گوید: «حال عیسی مسیح رئیس کهنه‌ای است که می‌تواند هم‌مرد ضعف‌های ما بشود.» چند نفر این حقیقت را می‌دانند؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف] کتاب مقدس می‌گوید: «حالا او کاهن اعظمی است که می‌تواند هم‌مرد ضعف‌های ما بشود.» اگر او همان کاهن اعظمی است که در گذشته بود پس اینک چطور عمل می‌کند؟ چنانچه همان کاهن اعظم است پس باید همان اعمال را به جا آورد که در گذشته انجام داده بود. حالا امکان دارد شما...

من کاهن اعظم شما نیستم. شاید شما مرا لمس کنید همان طور که می‌توانید به همسر، برادر یا هر انسان دیگری دست بزنید.

۱۷۷. اما اجازه دهید ایمانتان او را لمس کند و آنگاه ببینید چه روی می‌دهد. اگر خادم خدا هستم و حقیقت را به شما گفته‌ام پس به شما ثابت می‌شود که عیسی مسیح زنده است و امشب اینجا حضور دارد. درست است؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف]

پس با ایمان، لطفاً هر ردیف به ترتیب. شمایی که آن طرف هستید، ایمان داشته باشید. بهتر است پشت میکروفن بایستم گویی آنها نمی‌توانند صدایم را بشنوند.

۱۷۸. هر کسی فقط به خدا چشم بدوزد و بگوید: «خدایا، آن مرد مرا نمی‌شناسد و چیزی در مورد من نمی‌داند. من کاملاً نسبت به او غریبه هستم. خداوندا، اجازه بده ایمانم تو را لمس کند. و تو می‌دانی چه چیزی برایم مهم است. ای خداوند، تو همه چیز را در مورد من می‌دانی. تو می‌دانی من چه کسی هستم همان طوری که پطرس و نتنائیل را شناختی. همان طور که نوع بیماری زنی که خونریزی داشت را می‌دانستی. این آقا به من گفت که تو دیروز، امروز و تاابدالاباد همانی. پس خداوندا بگذار ایمانم تو را لمس کند.»

اگر او همان کارها را انجام دهد و اینجا خودش را با برهان قاطع نشان دهد، چند تن از شما ایمان خواهند آورد؟ او می‌تواند جهت شهادت برای دو یا سه تن از مردم همان کار را انجام دهد ولی چند تن از مردم با دیدن آنها ایمان خواهند آورد؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف] خدا به شما برکت دهد.

۱۷۹. حال، خدای پدر این خارج از امکانات انسانی است. پس پدیده‌ی مافوق طبیعی است. خداوندا، پس دعا می‌کنم که اینک به من کمک کنی. در دستان تو هستم پس آنچه را که خودت صلاح می‌دانی به عمل آور. در نام عیسی. آمین.

۱۸۰. حال آشفته نباشید. فقط فروتنانه و با احترام بگویید: «خداوندا، تو را خدمت خواهم کرد. اگر بتوانم ردایت را لمس کنم و از طریق این مرد صحبت کنی، این امر به من ثابت خواهد کرد آنچه که او گفت حقیقت دارد.» درست است؟

۱۸۱. چند نفر تصویر آن نور را دیده‌اند؟ در سراسر کشور، همه جا منتشر شده است. در جاهای مختلف آزمایش‌های علمی بر روی آن انجام داده‌اند. اکنون او درست همین جاست. همان که درباره‌ی *ازواج و طلاق* سخن گفت. همان که بر بالای کوه بود و تپه‌ها را لرزاند. همان که در سال ۱۹۳۳ در شکل نوری بر رودخانه نازل شد، او دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است.

۱۸۲. در این لحظه، خانمی اینجا هستند که حس می‌کنند چیزی رخ داده است. آن نور بر بالای سر ایشان قرار دارد. آن خانم *اینجا* نشسته‌اند، ژاکتی سبز بر تن دارند. من این خانم را نمی‌شناسم. به گمانم نسبت به هم غریبه هستیم. درست است. آیا ایمان دارید که خدا... شما-شما به چیزی نیاز دارید، ایمان دارید که خدا می‌تواند چیزی که آزارتان می‌دهد را برای من آشکار کند؟ اگر چنین کند متوجه می‌شوید باید قدرتی مافوق طبیعی باشد زیرا شما را نمی‌شناسم. درک ناراحتی شما از طریق یک قدرت مافوق طبیعی میسر خواهد بود.

دیگر به شما بستگی دارد که فکر کنید این نیرو چیست. می‌توانید با آن کاهنان همسو شده بگویید «از شیطان» است یا می‌توانید همصدا با ایماندار آن را «الهی» بنامید. به هر که ایمان دارید پاداش شما از همان جا می‌آید.

۱۸۳. اگر خدا مشکل را برای من آشکار سازد آیا او را به عنوان کفارهای برای مشکل خود می‌پذیرید؟ نمی‌دانم مشکل چیست. اما می‌دانم و شما نیز می‌دانید که چیزی در حال وقوع است.

۱۸۴. اجازه دهید بگویم اکنون چه احساسی دارید آنگاه خواهید دانست. یک گرمای واقعی، شیرین و احساس راحتی. دارم مستقیم به آن نور نگاه می‌کنم. همان نور است، نور کهربایی رنگ بر روی این خانم قرار گرفته است.

این خانم مشکلی در معده خود دارند. نوعی تومور در معده‌ی ایشان است. ایشان اهل اینجا نیستند. [خواهر می‌گوید: «درست است.» -گروه تألیف] نه. شما

اهل جایی دور از اینجا هستید؟ درست است؟ شما اهل ویسکانسین هستید؟ درست است؟ مطمئناً. اینک شفا یافته‌اید. ایمانتان شما را شفا داده است.

۱۸۵. حال شما به من بگویید آن خانم چه کسی را لمس کردند؟ من بیست و پنج یارد [حدود ۲۲ متر] از ایشان فاصله دارم. ایشان عیسی مسیح همان کاهن اعظم را لمس کردند. آیا به این موضوع ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف]

۱۸۶. به خانمی که طرف صحبتم شد، نگاه می‌کنم. مستقیم به این خانم نگاه می‌کنم زیرا عمیقاً برای مردی دعا می‌کند. او به من گفت یک مرد داشت... هرگز چیزی بیشتری در مورد او به من نگفت.

اسم ایشان خانم والدروپ است. اهل فینیکس هستند. ایشان از بستر مرگ برخاسته‌اند. روزی دکتر پس از انجام آزمایشات با اشعه‌ی ایکس، از وجود سرطان در قلب ایشان خبر داد. ایشان در صف دعا مُردند. خانم والدروپ چند وقت پیش این اتفاق رخ داد؟ هجده سال پیش. و امشب ایشان اینجا نشسته‌اند، شهادتی زنده. دکتر ایشان به جلسه آمد و... گفت: «چطور این خانم می‌تواند زنده باشد؟» اما ایشان هستند و هیچ اثری از بیماری وجود ندارد.

۱۸۷. این خانم کسی را همراه خود آورده است و دارد برایش دعا می‌کند. آن مرد دیابت دارد و در حال مرگ است. حال من آن را می‌دانستم. خانم والدروپ وقتی شما شروع به دعا کردید... می‌دانستید که من نمی‌دانم آن مرد کیست.

۱۸۸. ایشان اهل میزوری و نامشان آقای کوپر است. درست است، آقا، حالا ایمان دارید که به خانه برمی‌گردید و خوب می‌شوید. اگر ایمان داشته باشید برای شما چنین می‌شود.

۱۸۹. خانم دیگری اینجا هستند که از آسم و عوارض آن رنج می‌برد. ایشان اهل اینجا نیستند و آنجا در میان جمعیت نشسته‌اند. امیدوارم... ایشان اهل اینجا نیستند. دوشیزه مک کینی اهل جرجیا. آیا با تمام قلب خود ایمان دارید و ایمان دارید که خدا شما را شفا می‌دهد؟ اگر نسبت به من بیگانه هستید سر پا بایستید، این حقیقت است. عیسی مسیح شما را شفا می‌دهد. آیا ایمان دارید؟ [برادر برانهام به جماعت پشت کرده است - گروه تألیف]

۱۹۰. پشت سر من آقای نشسته است و دارد به درگاه خدا دعا می‌کند. چیزی می‌خواهد. کودکی دارد با مشکل قلبی. دکتر گفته که این کودک در قلب خود سوفل قلبی دارد. نامشان آقای کاکس است. آقای کاکس برخیزید. «او از آنچه ساره در پشت سرش فکر کرده بود، به او گفت.»

[برادر برانهام همچنان پشت به جماعت ایستاده است-گروه تألیف]

۱۹۱. آن پشت در نقطه‌ی مقابل آقای کاکس، کمی دورتر آقایی حضور دارند که اهل اینجا نیستند، از نیومکزیکو هستند. هرگز ایشان را در زندگی خود ندیده‌ام با اینکه پشت من هستند ولی دارم مستقیماً به ایشان نگاه می‌کنم. از نیومکزیکو هستند. دختری دارند و دوستش دارند. این دختر عارضه‌ای در دهان خود دارد. یک... سق دهانش مشکل دارد. نام ایشان، آقای وست است. آقای وست می‌توانید بلند شوید. من کاملاً نسبت به ایشان غریبه هستم اما خدا فرزندشان را شفا خواهد داد.

۱۹۲. با تمام قلب خود ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.»-گروه تألیف]  
حالا چند نفر با تمام قلب خود ایمان دارند؟ [«آمین.»] آیا عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است؟ [«آمین.»] حال او را به عنوان نجات دهنده‌ی خود می‌پذیرید؟ دستان خود را بلند کنید؟ [«آمین.»] به او به عنوان شفا دهنده‌ی خود ایمان دارید؟ [«آمین.»]

۱۹۳. اینجا شخصی بر روی برانکار نشسته است، به نظر می‌رسد فلج است. آیا شما می‌توانید صدای من را از طریق این میکروفن بشنوید؟ [برادر برانهام میکروفن را برمی‌دارد و به سمت سکو می‌رود و با خانم بر روی برانکار صحبت می‌کند-گروه تألیف] شما را نمی‌شناسم. شما خانمی هستید که آنجا دراز کشیده‌اید. اگر می‌توانستم شما را شفا دهم، آن کار را می‌کردم. من نمی‌توانم شما را شفا دهم.

[آقایی شروع به گریه می‌کند-گروه تألیف] بسیار خوب، این صدای آقایی است که دارند شادی می‌کنند. فرزندشان شفا یافته است.

من شما را نمی‌شناسم. شما یک خانم هستید و من یک مرد هستم. گمان می‌کنم این اولین باری است که یکدیگر را در زندگی ملاقات می‌کنیم، این افراد...؟!... که شما را آورده‌اند. صراحتاً اولین باری است که اینجا آمده‌اید، شما را به اینجا آورده‌اند، از راه دور به اینجا آمده‌اید. مرگ بر روی شما سایه افکنده است. سرطان دارید. فلج نیستید بلکه به سرطان مبتلا شده‌اید. دکترها نمی‌توانند کار بیشتری برایتان انجام دهند. درست است. مطمئن هستید که می‌میرید. دکترها نمی‌توانند کار بیشتری برایتان انجام دهند.

۱۹۴. روزی سه جزامی بودند که در دروازه‌ی سامره نشسته بودند. آنها گفتند: «چرا اینجا نشسته‌ایم تا بمیریم؟» زیرا همه‌ی مردم از گرسنگی هلاک می‌شوند و کار به جایی می‌رسد که بچه‌های یکدیگر را می‌خورند. گفتند: «به

اردوگاه دشمن نزد ارامیان برویم اگر آنها ما را کشتند، خواهیم مُرد ولی اگر از ما نگهداری کردند زنده خواهیم ماند.» آنها شانس خود را امتحان کردند با این ایمان نه تنها آنان بلکه کل گروهشان نجات یافتند.

۱۹۵. حال شما نیز اگر آنجا دراز بکشید خواهید مُرد. از شما خواسته نشده که به اردوگاه دشمن بروید بلکه به خانه‌ی پدر دعوت شده‌اید...؟...

۱۹۶. شما به خاطر سرطان در حال مرگ هستید. در خارج از خدا نمی‌توانید زندگی کنید. اهل این شهر و اطراف اینجا نیز نیستید. از راه دور آمده‌اید. اهل میلوکی هستید. حقیقت است. درست است. من آن شهر را دیده‌ام. من آنجا را می‌شناسم. درست است.

آیا ایمان دارید؟ آیا حال خدا را به عنوان شفا دهنده‌ی خود می‌پذیرید؟ اگر قبول می‌کنید مهم نیست که چقدر ضعیف هستید یا چقدر در بستر بیماری بوده‌اید. اگر به جای شما بودم در نام عیسی مسیح بلند می‌شدم. بسترتان را بردارید و به خانه برگردید و برای جلال خدا زندگی کنید. آیا از من به عنوان یک نبی اطاعت می‌کنید؟ پس برخیزید و روانه شوید. خوب می‌شوید! نترسید. از روی برانکار برخیزید، خدا شما را خوب خواهد کرد. ملاحظه می‌کنید؟

۱۹۷. کسی ایشان را نگه دارد، ایشان می‌توانند بلند شوند و قوت یابند. آیا به خدا ایمان دارید؟ فقط اجازه دهید کمی قوت بیابد، ایشان کاملاً خوب خواهند شد. این چنین است، خواهر. در نام خداوند عیسی شد! [جماعت شادی می‌کنند در حالی که خواهر ایستاده است-گروه تألیف]

بیا بید بایستیم و خدا را ستایش کنیم. او دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است! [جماعت به شکل وصف ناپذیری وجد می‌کنند و خدا را ستایش می‌کنند-گروه تألیف]

بروید و خداوند عیسی مسیح به شما برکت دهد. [جماعت به وجد بسیار و ستایش ادامه می‌دهند-گروه تألیف]



این ملک‌یصدق کیست؟ FRS65-0221E  
(Who Is This Melchisedec?)

برادر ویلیام ماریون برانهام این پیغام را به زبان انگلیسی در عصر یکنشنبه ۲۱ فوریه ۱۹۶۵ در دبیرستان پارک ویو، واقع در جفرسون ویل ایالت ایندیانا آمریکا ایراد کردند. این پیغام در یک نوار مغناطیسی ضبط شد و به شکل کامل به زبان انگلیسی به چاپ رسید. برگردان فارسی این اثر با کوشش انتشارات Voice Of God Recordings چاپ و پخش می‌گردد.

FARSI

©2016 VGR, ALL RIGHTS RESERVED

**VOICE OF GOD RECORDINGS**

P.O. BOX 950, JEFFERSONVILLE, INDIANA 47131 U.S.A.

[www.branham.org](http://www.branham.org)